

تاملاتی در باب ضمانت اجرا از منظر حقوق بین الملل عمومی

همایون مافی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵

چکیده

جامعه‌ی بین المللی جامعه‌ای متشکل از دولتهای برخوردار از حاکمیت‌های ملی و سازمانهای بین المللی است که ساختار نظام حقوقی معاصر بر آن مبتنی است. لازمه‌ی تحقق حاکمیت و استقلال کشورها، فقدان مرجع فائده متمرکز و برتر فوق حاکمیت است تا به تمشیت امور در زمینه‌های قضایی، اجرایی و تقنینی بپردازد. جامعه‌ی بین المللی، یک نظام بین دولتهاست که مبانی و بستر نظری آن در برابری دولتها قرار دارد آن گونه که بند یک از ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد بر اصل برابری کلیه اعضای سازمان تاکید کرده و انرا رکن اساسی ملل متحد اعلام می‌نماید. فقدان یک مرجع قانونگذاری بین المللی، با صلاحیت وضع و تصویب قوانین جهانی و نبود یک نهاد قضایی مناسب و نیز نظام تضمین شده اجرایی حقوق بین الملل را با این تردید مواجه ساخته است که آیا به راستی حقوق بین الملل وجود دارد. اگر وجود دارد، ساز و کارهای اجرایی آن چیست و انگیزه‌ی تابعان آن در اطاعت از قوانین بین المللی کدام است. متصف ساختن قواعد حقوق بین الملل به بحث ضمانت اجرا در نظامهای حقوقی ملی و اندیشه اجبار به عنوان بخش جدایی ناپذیر آن زمینه‌ی مناسبی در ایجاد تشکیک نسبت به جایگاه نظام حقوق بین الملل فراهم آورده است. در حالی که، انسجام و تحول تدریجی جوامع ملی در خصوص وضع قواعد حقوقی توأم با ضمانت اجرا محصول یک روند تکاملی در پویش تاریخی بوده است، حقوق بین الملل، به علت برخورداری از ضعفهای ساختاری، نارسا بودن قواعد موضوعه و کثرت و تنوع مسائل جدید و رای موضوعات سستی از ضمانت اجرای کافی و مقابله با نقض معیارهای بین المللی به طور موثر برخوردار نشده است. علی‌رغم فقدان ضمانت اجرای مناسب، قواعد حاکم بر جامعه‌ی بین المللی لازم الاجرا هستند و کاربرد آنها بر رفتار دولتها تاثیر می‌گذارد و دولتها نیز در عمل حقوق بین الملل را رعایت می‌کنند. زیرا، لازمه وجودی یک جامعه‌ی بین المللی و شرط دوام و قوام آن رعایت حقوق بین الملل در حد گسترده است. روندی که به اقتضای ماهیت متغیر روابط بین المللی و ساختار متحول نظام بین المللی ضرورتی اجتناب ناپذیر می‌باشد. به منظور درک دقیق حقوق بین الملل به عنوان بازتاب جامعه‌ی جهانی و تضمین رعایت مقررات آن باید این رشته را صرفاً در بطن جامعه‌ی بین المللی مورد مطالعه علمی قرار داد.

واژگان کلیدی: ضمانت اجرا، تعهدات بین المللی، مسئولیت بین المللی، نظارت بین المللی، حقوق بین الملل.

مقدمه

مهمترین اشکالی که بر حقوق بین الملل وارد می‌گردد، عدم ضمانت اجرای موثر آن است، از این حیث که در نظام بین‌المللی هیچ نیروی قهریه بین‌المللی وجود ندارد تا کشورها را به اجرای قواعد حقوق بین الملل ملزم نماید و تضمینی بر اجرای قواعد و احکام دادگاههای بین‌المللی و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی باشد. نقض متواتر و مکرر حقوق بین‌الملل، توسط دولت‌ها به عنوان ارکان اساسی و کنشگران جامعه بین‌المللی موجب انکار ضمانت اجرا برای این رشته از حقوق به عنوان مجموعه‌ای از قواعد الزام آور شده است. در قلمرو حقوق بین‌الملل، یک حقوق ناظر بر روابط دولت‌ها که ذاتاً از پشتوانه فوق حاکمیتی برخوردار باشد و دولت‌ها را وادار به تمکین کند- وجود ندارد. این رشته از حقوق، فاقد یک نظام مترام و متمرکز بین‌المللی است. تردیدی نیست که جامعه‌ی بین‌المللی از کمبود عظیمی در خصوص قانون‌سازاری و رعایت احترام به قانون رنج می‌برد. با این حال، به نظر ما نباید نقش سازنده حقوق بین الملل را که متاثر از خلاقتهای بشری است با برداشتی سطحی و دلسرد کننده به زیر سوال برد.

ضمانت اجرای قوانین بین‌المللی منوط و مشروط به حسن نیت دولت‌ها است و بر پایه‌ی توافق عام دولت‌ها مبتنی می‌باشد. شکل‌گیری و تکوین قواعد حقوق بین الملل یا از مجرای حقوق بین الملل عرفی صورت می‌گیرد یا از طریق اعتبار بخشیدن به معاهدات بین‌المللی که قواعدی الزام آور برای امضا کنندگان و تعهد کنندگان آن ایجاد می‌کند. در فقدان یک قدرت متمرکز در جامعه بین‌المللی اراده تابعان حقوق بین الملل است که اساس تعهدات آنها را شکل می‌دهد و به عنوان قانون حاکم میان طرفین اقتدار می‌بخشد.

تحولات قرن بیستم، با تاثیر در نظام حقوق بین الملل پایه‌های اساسی حاکمیت دولت‌ها را متزلزل کرده و تغییرات بسیاری در ساختار جامعه کشورها ایجاد نموده است. نظام جدید جهانی، با تکیه و توسل بر اصل همکاری و تعاون بین‌المللی و دست یازیدن به ضرورت اقدام جمعی، همزیستی ناگزیر بین‌المللی را برای دولت‌ها به ارمغان آورده است. عضویت در سازمانهای بین‌المللی، نه تنها از اقتدار حاکمیت مطلق دولت‌ها کاسته است، بلکه دولت‌ها را وادار ساخته که به طور ارادی محدودیت‌های خاصی را در روابط بین الملل بر رفتارها و عملکردهای خود بپذیرند. امروزه، نمی‌توان محدودیت حاکمیت دولت‌ها را تنها ناشی از اراده آنها دانست؛ بلکه همچنین بر گرفته از ضرورت همزیستی بازیگران بین‌المللی است. در پدید

آمدن نظم بین المللی، دولتها بر پایه‌ی رضایت خود تعهداتی را پذیرفته‌اند و یک رشته قواعد امره وضع کرده‌اند که جز با توافقات دولتها امکان تغییر ندارد. نتیجه حاصله از محدودیت خود خواسته، برتری نظم حقوقی بین المللی بر نظم حقوق داخلی و تعیین حدود حاکمیت به وسیله‌ی حقوق بین الملل است. در نظام جهانی، دولتها خود هم واضع قواعد حقوق بین الملل و هم ناظر آن هستند. تا زمانی که خود موافقت نداشته باشند نمی‌توان دولتها را ملزم به قبول قاعده جدید کرد.

در حقوق بین الملل تحت شرایطی استفاده از زور مجاز و قابل توجیه تلقی می‌گردد. حقوق بین الملل، ضمانت اجرایی تهیه و تدارک دیده که بر رفتار دولتها تاثیر گذار می‌باشد. محاکمه و مجازات جنایتکاران جنگی در محاکم کیفری، تعلیق اجرای معاهدات، طرح موضوع در سازمانهای منطقه‌ای، پیش بینی مجازاتهای اقتصادی و نظامی توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد از جمله این ضمانت اجراها می‌باشند.

سوال اصلی مقاله این است که چه عواملی به حقوق بین الملل خصیصه الزام اور می‌بخشند و دولتها را مجبور به اطاعت از قواعد حقوق بین الملل می‌کنند.

این مقاله با آگاهی از کاستیها و چالشهای موجود در جامعه‌ی بین المللی با روحیه‌ی خوشبینانه بر این باور است که حقوق بین الملل باید نقایص خود را ترمیم و تقویت نموده و نقش موثرتری در بهبود و کارایی قواعد و مقررات بین المللی ایفا نماید. این نظام حقوقی ضمن داشتن برخی از ضعفهای ذاتی از مزایای بی شماری نیز برخوردار است که با امید بیشتری باید به آنها نگرسته شود. تبیین ضرورت کاوش در ضمانت اجرای این نظام حقوقی و ارزیابی توالی و پیامدهای آن موضوعی است که در این نوشتار به آن می‌پردازیم. پس از تبیین مقدمه‌ی بالا، اینک مطالب این مقاله را در چهاربخش به شرح زیر تقسیم می‌کنیم: دربخش نخست مقاله، جامعه‌ی بین المللی و تفاوت آن با جامعه‌ی داخلی را تحلیل کرده‌ایم. به بررسی این نکته پرداخته‌ایم که نظام بین الملل در مقایسه با حقوق داخلی ابتدایی تر و تکامل نیافته تر است. از این رو ضمانتهای اجرایی حقوق بین الملل ضعیف تر از حقوق داخلی است.

در بخش دوم مقاله، خصیصه الزام اور بودن حقوق بین الملل مطرح می‌شود و نشان داده‌ایم که حقوق بین الملل از ضمانت اجرای مخصوص به خود برخوردار است که کاربرد آنها بر رفتار دولتها تاثیر می‌گذارد.

دربخش سوم مقاله، ضمانت اجراهای حقوق بین الملل به عنوان پشتوانه‌ی اجرای مقررات حقوقی مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

بخش چهارم مقاله به بررسی اقدامات اجبارکننده اختصاص دارد که به وسیله‌ی آنها دولتها به منظور جبران خسارات یا تلافی ضررهای وارده در پاسخ به کشورخاطی به کوششهای انفرادی به منظور دستیابی به عدالت متوسل می‌شوند.

بخش نخست - ویژگیهای جامعه بین المللی

طرح بحث در این بخش بر اساس تعریف جامعه‌ی بین المللی و تمیزین ساختار جامعه‌ی داخلی و جامعه‌ی بین المللی و تقسیم حقوق بر دو مبنای تبعیت و همکاری قرار گرفته است. از این رو، در بیان مطالب از شیوه‌های مرسوم در دو نظام ملی و بین المللی بهره جسته‌ایم.

الف - ماهیت جامعه بین المللی و همبستگی جهانی

جامعه‌ی بین المللی، از نظر حقوقی بر جامعه‌ای از دولتها و سازمانهای بین المللی اطلاق می‌گردد که از نظر ساختاری بر دو اصل بنیادین وجود کشورهای دارای حاکمیت مستقل و تساوی دولتها به عنوان بنیاد همبستگی ملل متحد مبتنی است. این جامعه روابط خود را بر اساس یک رشته از مقررات قراردادی الزام آور مدیریت می‌نماید. حاکمیت دولتها در حقوق بین الملل به معنای حاکمیت مطلق نیست. دولتها می‌باید قواعد حداقلی را رعایت کنند که تضمین کننده‌ی مزایای برابر آنهاست. نتیجه اصل تساوی دولتها، تقابل حقوق و امتیازات دولتها در مقابل یکدیگر است. به عبارت دیگر، اعضا در برابر برخورداری از حقوق و امتیازات، تعهدات و مسئولیت‌های منبعت از نظم جامعه‌ی بین المللی را که عنصر شاکله آن پذیرش هنجارهای حقوقی بین المللی است، مورد تایید قرار می‌دهند. تلقی و درک دولتها از نیازها و ارزش‌های مشترک، آنها را در کنار یکدیگر قرار داده و علت وجودی حقوق بین الملل را رقم می‌زند. عامل و موجب برقراری نظم حقوقی بین المللی، همکاری و مساعدت حاکمیت‌های ملی با یکدیگر در جهت پیشبرد نیازهای متقابل است.

سیمای هنجاری جامعه‌ی بین المللی، وابستگی متقابل کشورهای جهان به یکدیگر است.^۱ طبیعت و سرشت وابستگی، مقتضی ضوابط و قواعدی است که از طرف همه دولتهای ذیربط به رسمیت شناخته شده باشد. برای مثال تجارت بین الملل از مصداقهای روشن وابستگی متقابل بین المللی است و دولتها به ناچار سیاستهای داخلی خود را با تعهدات بین المللی خود پیوند زده و همسو می‌کنند.

ضمانت اجرای حقوق بین الملل را، باید در مکانیسم روابط دولتها و همبستگی متقابل و ارتباط بازیگران بین المللی جستجو کرد. منافع مشترک و نیازهای مبرم دولتها، آنها را مجبور می‌کند در جهت نیل به این هدف با یکدیگر تشریک مساعی داشته باشند. برای نمونه مصونیت و امتیازات کنسولی و دیپلماتیک، جلوگیری از آلودگی دریاها، وضعیت حقوقی ابهای ساحلی و فلات قاره و میراث مشترک بشریت از جمله قواعدی است که منافع مشترک دولتها در ایجاد آنها نقش موثر داشته است.

اصل نیاز متقابل، به عنوان قوه‌ی محرکه روابط بین المللی مبنای الزامی اصول و قواعد بین المللی را به نحو موثری تبیین می‌کند. تحولات بنیادین و چشمگیر قرن بیستم به ویژه در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری و تجارت بین الملل موجب نیاز روز افزون دولتها به یکدیگر شده است. جهان امروز دیگر شعار خودکفایی دولتها را در زمینه‌های اقتصادی و کشاورزی و دیگر زمینه‌ها بر نمی‌تابد. همان گونه که هنکن (Henkin, 1989, p182) خاطر نشان می‌کند:

^۱. به نظر مشیرالدوله خود زندگی و معیشت ملت‌های معاصر باعث ارتباط فیما بین آنهاست. ملت‌ها ناگزیر از داشتن قواعدی هستند که ارتباط و آمیزش طبیعی آنها بر روی آن مستقر و برقرار باشد و جمع چنین قواعدی همان حقوق بین الملل محسوب می‌گردد. حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، حقوق بین الملل، تهران نشر دیدار، چاپ اول، ۱۳۸۵، ص ۲۰. اکهرست نیز عقیده دارد که اصولاً دولتها به دلیل منافع اقتصادی بدنیاال رابطه با یکدیگر هستند. چنانچه دولتها بدنیاال کسب منافع خود از طرق مسالمت آمیز باشند، ناچار باید چیزی در مقابل آن بدهند. این امر بویژه در مورد روابط با کشورهای همسایه بیشتر صادق است، زیرا میزان ارتباطات و معاملات با این کشورها بیش از سایر کشورها است. (مایکل اکهرست، حقوق بین الملل نوین، مترجم دکتر بهمن اقبایی، تهران، انتشارات دفتر خدمات حقوق بین المللی، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۱۳). به نظر دکتر عالیخانی دینامسمی که در اصل نیاز متقابل وجود دارد خاص اجرای حقوق بین الملل است. نیاز متقابل دولتها به یکدیگر هم اساس حقوق بین الملل و هم مبنای قدرت الزامی اصول و قواعد آن است. نیاز متقابل دولتها نه تنها شکل جامعه جهانی را ترسیم میکند بلکه ماهیت حقوق بین الملل را تبیین میکند. دولتها به دلیل نیاز متقابل و به منظور ادامه حیات سیاسی خود با یکدیگر رابطه برقرار میکنند. شدت این نیاز به اندازه‌ای است که اصل استقلال و حاکمیت دولتها را که محور اصلی نظام بین المللی بود در نوردیده و در مقابل آن تعاون بین المللی را ایجاد کرده است. (دکتر محمد عالیخانی، حقوق بین الملل، تهران، نشر خط سوم، چاپ اول، بی تا).

"تجارت و بازرگانی، در مرکز روابط بین‌المللی واقع هستند. هیچ دولت مدرنی، خودکفا قلمداد نمی‌گردد. تجارت با سایر دولتها، برای بقای هر دولت و ساکنان آن ضروری است. هر جنبه‌ای از حالت و کیفیت زندگی یک دولت، می‌تواند عمیقاً زندگی در سایر دولتها را تحت الشعاع قرار دهد. زین پس، آرمانهای استقلال و خودمختاری دولتها در تعارض با نیازمندیها و احتیاجات، به نحو اجتناب‌ناپذیری سیاست و حقوق را شکل می‌دهند."

عناصر نو ظهور در عرصه‌ی بین‌المللی، از قبیل وجود سلاحهای کشتار جمعی و الودگیهای فرامرزی زیست محیطی، آلودگی جو، قاچاق مواد مخدر، حفظ و حراست از حقوق بشر، تروریسم و جرایم سازمان یافته دولتها را ناگزیر به همکاری در جهت منافع مشترک تشویق نموده است. ظهور مفاهیم جدید و عوامل فرا ملی، با در نوردیدن مرزها قداست استقلال ملی دولتها را با چالش‌های بسیار جدی مواجه ساخته است. این تحولات تا اندازه زیادی موجب افزایش وابستگیهای متقابل دولتها به یکدیگر شده است. وابستگی‌های متقابل مادی و معنوی دولتها، موجب تمایل جامعه کشورها به آگاهی از منافع و ارزش‌های مشترک گردیده و همبستگی بین‌المللی را در ایده جامعه‌ی بین‌المللی دولتها شکل داده است. ضرورت‌های زندگی بین‌المللی دولتها را به اجرای قوانین بین‌المللی در روابط بین خود متعهد ساخته است. همکاری فی‌مابین دولتها، با هدف صلح و نظم بخشیدن به روابط بین‌المللی از طریق حل مسایل اقتصادی و اجتماعی مانع از آن است که دولتها به جنگ متوسل شوند. کنش متقابل و مستمر اعضای جامعه‌ی بین‌المللی و الزامات برخاسته از نیاز متقابل، ضامن اجرای اصول و قواعد حقوق بین‌الملل است. تامین همکاری بین‌المللی از اهداف سازمان ملل متحد به شمار می‌رود. تعهد به همکاری در منشور شامل تعهد به همکاری^۱ با کشورهای دیگر و همکاری با سازمان ملل متحد در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است

^۱ تا سال ۱۹۴۵ هیچ گونه تعهد عمومی برای دولتها به منظور همکاری با یکدیگر در جامعه بین‌المللی وجود نداشت. چنین تعهدی مخالف ساختار و فلسفه وجودی جامعه بین‌المللی بود. فقدان چنین تعهدی به دلیل حکومت گرایش فرد گرایانه در بافت جامعه بین‌المللی و عدم وجود پیوندهای محکم سیاسی، فکری و اقتصادی بین اعضای آن بود. در چنین فضایی منافع هر کشور بر منافع کل جامعه جهانی تقدم داشت. با تصویب منشور سازمان ملل متحد ماده ۵۶ به طور ضمنی دولتهای عضو را مکلف ساخت که منفرداً یا به طور دسته جمعی و همراه با سازمان اقداماتی در جهت دستیابی به همکاری در زمینه‌های مختلف انجام دهند. توجه به شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه جهانی اقتضا دارد که دولتها تا حدودی با سایر تابعان بین‌المللی روابطی داشته باشند. مکانیسم فعلی روابط بین‌المللی نیازمند همکاری‌های اقتصادی دولتها و نیز سایر همکاریها در راستای نفع مشترک کلیه دولتها است. اتونویو کاسسه، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، مترجم دکتر مرتضی کلانتریان، تهران، ناشر دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۷۰، صص ۴۶، ۱۸۶، ۱۸۹. مفصل‌ترین تعریف حقوق بین‌الملل از تکلیف به همکاری در قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل مندرج است که در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ پذیرفته شد و بنام "اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری بین دولتها" معروف است. رک به منبع زیر:

Edward, McWhinney, , The Concept of Co-operation, in International Law: Achievements and Prospects, Mohammed Bedjaoui (ed.), Martinus Nijhof Publishers, Dordrecht, The Netherlands, 1991, p 425 et seq.

(D,Amato, 1989,p 194) بر همین اساس، ماده‌ی ۵۶ منشور سازمان ملل متحد کشورهای عضو را مکلف می‌سازد که به صورت فردی یا دسته جمعی با سازمان ملل در حل مسایل بین المللی که جنبه‌ی اقتصادی و اجتماعی و انسان دوستی دارند- همکاری نمایند. نظم نوین جهانی، همکاری و همبستگی بین دولتها را به طور فزاینده‌ای تشدید نموده است. با روند جهانی شدن، منافع عالی مشترک دولتها نیز متعدد و متکثر شده است. عرصه‌های جدیدی، برای همکاری پیش روی دولتها قرار گرفته که حل و فصل و مدیریت آنها بطور انفرادی امکانپذیر نیست. جامعه‌ی بین المللی، تنها با همکاری جهانشمول دولتها و رعایت توسعه حاکمیت قانون و حقوق بین الملل می‌تواند به قوام و استحکام لازم برسد. اینک، با تبیین وجوه افتراق صوری حقوق بین الملل و حقوق داخلی و به منظور توسعه و تعمیق مطالعه به بررسی این دو نظام ساختاری متعارف مبادرت میکنیم.

ب - تفاوت جامعه‌ی بین المللی با جامعه‌ی داخلی

نخستین سوال در توجیه و اثبات وجود جامعه‌ی بین المللی یا جامعه متشکل از دولتها این است که آیا مفهوم جامعه بین المللی جدا از مفهوم جامعه‌ی داخلی وجود دارد. جامعه‌ی جهانی، در بسیاری از موارد از جامعه‌ی داخلی متمایز است. در جامعه‌ی جهانی، قواعد حقوق بین الملل را بدون رضایت دولتها نمی‌توان بر آنها تحمیل کرد. دولتها، به عنوان عوامل مستقل با موافقت خود به امری ملزم می‌شوند و به این دلیل به آن تن در می‌دهند که در جهت مصالح آنها است. وجود یک سازمان ما فوق دولت، با حاکمیت ملی دولتها ناسازگار است و نظام بین المللی که ویژگی اصلی آن حفظ حاکمیت دولتهاست، از ایجاد چنین سازمانی جلوگیری می‌کند. فقدان مثلث قوه قانونگذاری، با اقتدارات عام برای وضع قواعد حقوقی، قوه قضائیه با صلاحیت اجباری برای احراز تجاوز و حل و فصل اختلافات و قوه مجریه برای اجرای تصمیمات، جامعه‌ی جهانی را به جامعه‌ای نامتشکل و غیر متمرکز و بدون حکومت تبدیل کرده است. عدم تشکل میان اعضای جامعه‌ی بین المللی، معلول و زاینده مجموعه عواملی چون تفاوت‌های فرهنگی، جغرافیایی، مدیریتی و پیشرفتهای اقتصادی، علمی، نظامی است که به آن ویژگی خاص می‌بخشد و آن را نامتحد جلوه می‌دهد. با این وصف، عدم وجود یک حکومت جهانی به معنای بی قانونی نیست و ملاحظات متعددی برای دولتها در رعایت هنجارها و قواعد بین المللی وجود دارد.

برعکس، در حقوق داخلی به لحاظ متشکل و متمرکز بودن جامعه افراد خود را مطیع دولت می‌دانند و دولت برای آنها به وضع قانون می‌پردازد. روابط افراد در جامعه‌ی داخلی بر اساس فرمانبری و تبعیت از دستگاه دولت مبتنی است. در چنین جامعه‌ای افراد در جایگاه تابع قرار دارند. هدف مقنن از تدوین قواعد، پاسداری از منافع عمومی در برابر تخلفات است. الزام افراد، به عنوان اعضای جامعه ملی به تبعیت از قواعد، نظام حقوق ملی را از طبیعت و سرشتی تبعیتی برخوردار ساخته و به آن جنبه امریت می‌دهد. بنابراین اساس جامعه‌ی داخلی از تبعیت و فرمانبری افراد از دولت به عنوان حافظ نظم عمومی قرار دارد.

بر خلاف حقوق داخلی، که دارای ماهیتی تبعیتی و امرانه است و در آن رابطه‌ی دولت به عنوان قدرت عالی با مردم بر پایه‌ی تبعیت مردم قرار دارد، در حقوق بین‌الملل، به علت این که قدرتی مافوق قدرت دولت، وجود ندارد، این خود دولتها هستند که در ضمن این که تا بعان حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند واضعان و ناظران آن نیز شمرده می‌شوند. دولتهای مدعی برابری حقوقی، روابط خود را بر اساس قرارداد شکل داده و تنظیم می‌نمایند. جوهر وجودی حقوق بین‌الملل، التزام دولتها به همکاری با یکدیگر است. در غیر این صورت نمی‌توان دولتها را از نظر حقوقی به قواعدی متعهد ساخت که خود با رضایت کامل آنها را نپذیرفته باشند. به این دلیل، رضایت دولتها از مبانی حقوق بین‌الملل است. تشابه وضعیت دولتها و اشتراک منافع آنها باعث می‌شود تا دولتها قواعد حقوق بین‌الملل را از روی وظیفه و در راستای همکاری در جامعه‌ی بین‌المللی به اجرا در آورند.

هر چند، حقوق بین‌الملل از طرق مختلف به اجرا در می‌آید ولی معمولاً اطاعت داوطلبانه دولتها ابزار اجرای آن بشمار می‌رود. به همین دلیل، فنون و روشهای اجرا در حقوق بین‌الملل دارای نقایص و خلاءهایی است که با روشهای منظم حقوق داخلی فاصله بسیار دارد. قواعد رفتاری در جامعه‌ی جهانی، با رضایت واحدهای مستقل یعنی دولتها تعیین می‌گردد. دکتترین حاکمیت نسبی، حکایت از آن دارد که نمی‌توان دولتها را بر خلاف رضایت خود متعهد نمود یا مکلف به تبعیت از قواعد حقوق بین‌الملل کرد. در جامعه‌ی جهانی، منطق سیاست بر منطق

حقوق و منطق رقابت بر منطق همبستگی غلبه دارد.^۱ از این رو، ضمانت اجرای موازین بین المللی را باید در رضایت و حسن نیت و روحیه همکاری اعضای جامعه ی بین المللی جستجو کرد. در نظام بین المللی و در دعاوی حقوقی که نزد دیوان بین المللی دادگستری مطرح می شود دولتها اهلیت مراجعه به دیوان را دارند ولی این امر مسبوق به اعلام رضایت آنها در این موارد می باشد و سیستم قضایی با صلاحیت الزام آور، به استثنای دیوان دادگستری اتحادیه اروپایی به چشم نمی خورد.

سوالی که مطرح می شود، این است که ساختار نظام بین المللی بر چگونه سلسله مراتبی مبتنی است. در حالی که در جوامع داخلی، ساختار حقوقی سلسله مراتبی بوده و در آن قدرت عمودی حاکم است. ساختار نظام بین الملل، بر تقسیم بندی افقی دولتهای برخوردار از حاکمیت مبتنی است، که با قرار گرفتن در عرض یکدیگر به حاکمیت خویش نیز عمیقاً وابستگی دارند. نتیجه اصلی ساختار افقی جامعه ی بین المللی مبتدی بودن موازین سازمانی است. در یک چنین جامعه ی بین المللی فاقد سلسله مراتب، کنش و واکنش واحدهای مستقل بر اساس عمل متقابل صورت می گیرد و به نظام بین المللی و همبستگی فزاینده جهانی و تامین منافع مشترک، ساختاری قانونمند می بخشد.

در حقوق داخلی کشورها، قواعدی وجود دارند که از جایگاه رفیع برخوردار هستند و اراده ی افراد در صورت مخالفت با آنها بی اثر می شود و اجرای آنها را مقامات داخلی کشورها تضمین می کنند. ضابطه و معیار تعیین این قواعد، یا نظم عمومی است یا اخلاق حسنه، که به آنها خصیصه الزام آور می بخشد و اصل ازادی قراردادی را محدود می کند. این مقررات، به قواعد امره موسوم شده اند و دادگاهها مسئول نظارت بر اجرای آنها بوده و ضمانت اجرای این قواعد را تامین می کنند. در حقوق بین الملل، نیز قواعد امره یا اصول لازم الرعایه^۲

^۱ حقوق بین الملل مجموعه ای از اصول و قواعد حقوقی است که سیاست جامعه جهانی انرا ایجاد کرده است و به توسعه مترقیانه ان کمک میکند. هرگز بین حقوق و سیاست و قدرت جدایی کامل وجود نداشته است. در حقوق بین الملل نقش سیاست بسیار محسوس تر از نقش ان در نظام های حقوق داخلی است و نقش قدرت در ان بر جسته تر است. در درون ساختار روابط دولتها، سیاست قدرت و حقوق بین المللی بطور تام عمل میکنند. در حلیکه سیاست قدرت میل به مقابله، رقابت و کسب برتری دارد و تنازع برای بقاء و غلبه بر حریف جوهر و محور اصلی انرا تشکیل میدهد. هدف حقوق بین الملل استقرار هم هنگی و به نظم کشیدن اختلافات ناشی از کاربرد سیاست قدرت است. بنابراین، طبع سیاست قدرت با متعادل کردن و مسالمت امیز کردن روابط بین الممی و حسن همجواری سازگار نیست. در مقابل، هدف حقوق بین الملل تبیین ادعاهای متقابل دولتها و ایجاد یک نوع تعادل منافع میان انهاست. (دکتر محمد عالیخانی، همان، صص ۳۲ و ۳۵-۳۴).

^۲ Jus Cogens

وجود دارد که از سایر قواعد حقوق بین الملل اعتبار حقوقی بیشتری داشته و عالیت‌ترین موقعیت سلسله مراتبی را در میان اصول حقوقی دارد. برای مثال، ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات به آنها اشاره می‌کند. طبق ماده مزبور، چنانچه معاهده‌ای در حین انعقاد در مغایرت با قواعد امره حقوق بین الملل باشد باطل است. بدون تردید، قاعده امره به عنوان یکی از تجلیات همبستگی و اراده کلی جامعه‌ی بین المللی، روزنه امید و تحول نو ظهوری است که به مرور زمان به وسیله‌ی رویه‌ی قضایی بین المللی و عملکرد دولتها، می‌تواند موجبات ایجاد قواعد عادلانه حاکم بر روابط دولتها را فراهم آورد. نتیجتاً، ویژگیهای جامعه‌ی جهانی در مقایسه با جامعه‌ی داخلی بی‌بدیل جلوه می‌نماید از این حیث که حقوق داخلی مجهزتر و متشکلاتر از حقوق بین الملل است، ولی جامعه‌ی بین المللی به لحاظ نارس بودن هنوز از کلیت و انسجام و همگونی جامعه‌ی ملی برخوردار نیست. با وجود این، نباید این نتیجه‌گیری را مسلم فرض کرد که حقوق بین الملل فاقد ضمانت اجراست و نظام بین الدولی معاصر. ملاحظاتی متعددی وجود دارد که دولتها را از تجاوز اشکار به هنجارها و قواعد بین المللی باز می‌دارد.

بخش دوم - خصیصه‌ی الزام اور بودن حقوق بین الملل

در این بخش از مطالعه، دلایلی که هر کدام به نحوی در تحکیم و تثبیت قدرت اجرایی قواعد بین المللی نقش دارند و نشان می‌دهند چرا دولتها از قواعد حقوقی بین المللی پیروی می‌کنند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف - مبنای الزام اور بودن حقوق بین الملل

حقوق بین الملل به دسته‌ای از قواعد و هنجارها اطلاق می‌شود که به عنوان الزامات اعضای جامعه‌ی بین المللی و به صورت مقرراتی لازم الاجرا و تعهد اور به رسمیت شناخته می‌شوند. اولین سئوالی که باید به آن پاسخ گفت، این است که چگونه اصول و قواعدی که شاکله اصلی حقوق بین الملل را تشکیل می‌دهند از قدرت الزام اور در یک جامعه‌ی بین المللی متشکل از دولتهای مستقل برخوردار می‌گردند. طرفداران مکتب حقوق طبیعی، از جمله جان آستین^۱ حقوقدان انگلیسی حقوق بین الملل را در قلمرو اخلاق قرار داده و انرا اخلاق

^۱. John Austin

به نظر آستین قانون چیزی جز حکم حاکم محسوب نمیشود. قانون هر چند حکم است ولی هر حکمی قانون نیست. قانون نوعی از حکم بشمار میرود. حکم وقتی صورت قانون دارد که به شخص یا مقامی به عنوان حاکم قابل انتساب باشد. حاکم

مثبت می‌نامند. به نظر آنان اصطلاح حقوق باید محدود به قواعد رفتاری وضع شده به وسیله‌ی یک مرجع قانونی معلوم باشد که با مجازاتهای فیزیکی به اجرا در می‌آید (Fenwick, 1965, p 44). اعطای موقعیت اثباتی، به حقوق طبیعی و تمایل در احیای قاعده امره در ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات که حاوی قواعد معیاری مربوط به اخلاق است و وارد شدن مفاهیمی از قبیل انصاف در دادرسی تحدید حدود مرزهای دریایی (فلات قاره) میان دولتها و نظام نوین اقتصاد بین المللی را می‌توان تداوم طبیعت گراییی حقوق طبیعی قلمداد کرد.

برپایی دادگاه نورنبرگ، پس از جنگ جهانی دوم و محاکمه جنایتکاران جنگی به اتهام جرائم علیه صلح و بشریت و استناد دادگاه به اینکه جنایتکاران باید به حکم طبیعت و فطرت بشری از کشتار انسانها خودداری می‌کرده‌اند، تمثیل دیگری از تظاهر مفهوم حقوق طبیعی است. امروزه، اصول دیگری که به حقوق طبیعی نسبت داده می‌شود عبارتند از؛ حق طبیعی دفاع مشروع، اصل برابری دولتها که معادل اصل برابری در روابط بین افراد است، اصل عدالت در حل و فصل اختلافات، اصل حسن نیت، اصل وفای به عهد و اصل جبران خسارات.

طرفداران مکتب ارادی، مبنای حقوق بین الملل را حاصل اراده دولتها می‌دانند و اعتقاد دارند که دولتها با پذیرش اصول و قواعد حقوق بین الملل به معیارهای رفتاری قدرت الزام آور می‌بخشند. آنچه از رضایت دولتها استنباط می‌گردد، رضایتی است که پیشاپیش و ابتدائاً از طرف دولتها نسبت به رعایت قواعد حقوقی بین المللی اعلام می‌گردد. با این وجود، چون حقوق بین الملل، حقوقی میان دولتها به شمار می‌رود و از اراده آنها نشات می‌گیرد، بر پایه

کسی است که در یک جامعه سیاسی مستقل دارای قدرت فائقه است بنحوی که با اقتدار میتواند دیگران را به اجرای دستوراتش وادار کند. استین در کنار قانون تام و تمام به مقررات دیگری نیز استناد میکند که قانون به معنای مجازی یا استعاری نام دارد. منظور او مقرراتی است از قبیل رسوم و عادات مبتنی بر احساسات عامه که از طرف افکار عمومی تحمیل میگردد. استین مقررات بین الملل را از نوع قوانین مذکور میدانند. زیرا این مقررات بر گرفته از حکم حاکم نیست. مافوق دولتها هیچ قدرت عالیتری وجود ندارد که بر آنها تفوق داشته باشد. تعریف استین حقوق بین الملل را فاقد ضمانت اجرا میدانند و از این رو به نظر وی این رشته از حقوق نمیتواند قانون به معنی کامل کلمه به شمار آید. برای دیدن نظریه استین ر.ک. به منبع زیر: دکتر موحد، محمد علی، در هوای حق و عدالت- از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۱، صص ۲۴۹-۲۵۲. در مورد نقد نظر استین ر.ک. به:

B. James, Scott, The Legal Nature of International Law, in Essays on International Law From The Columbia Law Review, New York, 1965.

خود محدود سازی، تحدیدات متقابلی در اعمال حاکمیت آنها پدید می‌آید که صلاحیت آنها را در روابط با خود محدود مینماید. از لحاظ حقوقی، شاید بتوان تئوری رضایت را ساده‌ترین توصیف در مبنای اجباری حقوق بین الملل و دلیل التزام به تعهدات از جانب اعضای جامعه‌ی بین المللی به شمار آورد. به عبارت دیگر، دولتها در عین استقلال می‌توانند در اعمال حاکمیت خود توافق نمایند که از برخی از قواعد رفتاری معین که حقوق بین الملل نامیده می‌شود پیروی نمایند. دیوان دائمی دادگستری بین المللی در سال ۱۹۲۷ در پرونده لوتوس (دعوای فرانسه علیه ترکیه) مقرر داشت:

"حقوق بین الملل، حاکم بر روابط بین کشورهای مستقل است. بنابراین، قواعد و نظامات حاکم بر این روابط که با هدف ساماندهی مناسبات این جوامع هم زیست و به امید دستیابی به اهداف مشترک وضع گردیده، ناشی از اراده آنهاست که در معاهدات بین المللی و عرفی که مبین اصول حقوقی پذیرفته شده از سوی همگان می‌باشد، به منصفه ظهور رسیده است" (کتبی شیاتزری، ۱۳۸۳، ص ۱۷).

بنابراین، دولتها الزامی به اجرای قواعدی ندارند که نسبت به آن رضایت نداده اند. نظریه رضایی بودن حقوق بین الملل، با تحکیم حاکمیت و استقلال کشورها، ضروری بودن رضایت آنها را منوط و مشروط به انتخاب قواعدی میداند که دولتها می‌خواهند در مورد آنها تعهد آور باشد نه اینکه مشمول آن باشند. حقوق بین الملل با اینکه جنبه‌ی ارادی دارد ولی مولود و محصول اراده‌ی یک دولت نیست. زیرا هیچ دولتی قادر نیست اراده خود را به تنهایی و به صورت قواعد حقوقی بر سایر دولتهای جهان تحمیل نماید. قواعد حقوق بین الملل را می‌توان ترکیبی از اراده مشترک دولتها محسوب کرد. نظریه‌ی اراده مشترک یا دسته جمعی دولتها، که متعلق به تریپل^۱ المانی است بر آن است که امرانه بودن قواعد بین المللی را با استناد به اراده مشترک دولتها که از وجود یک منبع مشترک ناشی میشود، در قالب قواعد حقوقی توجیه نماید. دولتها با ایجاد اراده مشترک، به طور انفرادی و تک تک نیز خود را مقید به پیروی از قواعد حقوق بین الملل می‌نمایند (ذوالعین، ۱۳۷۷، ص ۵۲۲). طرفداران مکتب جامعه شناختی حقوق، مبنای الزام در حقوق بین الملل را ناشی از ضرورت‌های اجتماعی و مستقل از اراده دولتها می‌دانند. زیرا خصوصیت الزام آور بودن حقوق، منبعث از ضرورتهای زندگی در جامعه

^۱ Triepel

بین الملل است. نتیجتاً، چنانچه قاعده‌ای از منظر جامعه بین المللی اجباری تلقی شود، دولتها موظف به تبعیت از آن هستند، خواه رضایت خود را اعلام کرده یا نکرده باشند. همبستگی اجتماعی، مستلزم صیانت از اساس این جامعه در مقابل نقض قواعد حقوقی و اجبار دولتها به همکاری با یکدیگر و تبعیت آنها از نظم بین المللی موجود است.^۱

در مورد مبنای الزام اور بودن حقوق بین الملل، نظریات مختلفی بیان شده است، که هر یک در مقام خود از ارزش و اعتبار لازم برخوردار است. با این حال، می‌توان نقش مکتب ارادی را در این خصوص مهم و تاثیر گذار ارزیابی نمود. به بیان دیگر، حقوق بین الملل بیشتر بر مبنای ارادی بودن استوار است، تا مبانی دیگر نظم جامعه بین المللی را دولتها همان گونه که تمایل دارند پی ریزی می‌کنند. قواعد حقوق بین الملل زاینده ی اراده‌ی دولتهاست. اراده‌ی ازاد دولتها در خلق قواعد حقوقی لازم الرعایه، خود را به دو روش انعقاد عهدنامه‌های بین المللی و رعایت رسوم و عرفهای بین المللی نمایان می‌سازد. مبنای حقوق بین الملل مبتنی بر اصل رضایی بودن قرار دارد و ایجاد هر گونه تعهد و الزام منوط و مشروط به رضایت دولتهاست. ذیلاً، به تبیین عواملی می‌پردازیم که ترجمان خصیصه الزام اور بودن قواعد بین المللی هستند. سوال این است که آیا می‌توان دولتهای حاکم را در صورت نقض قواعد بین المللی به مطاوعت و تمکین وادار ساخت.

ب - رعایت تعهدات بین المللی توسط دولتها

طبق رای دیوان دائمی دادگستری بین المللی (رای ۱۷ اوت ۱۹۲۳) در قضیه‌ی ویمبلدون پذیرش تعهدات بین المللی را، می‌توان از خصوصیات حاکمیت دولتها و یکی از مهمترین

^۱. نظریه‌ی جامعه شناختی حقوق مبنای قواعد حقوق اعم از داخلی یا بین المللی را اراده دولت نمی‌داند بلکه ضرورت زندگی اجتماعی و هم بستگی گروههای مختلف می‌شناسد. حقوق در جامعه ی بین المللی ناشی از مقتضیات خاص بین المللی است. بنابر این برای درک و فهم قواعد حقوقی باید به پدیده های اجتماعی که مبنای اصلی پدیده های حقوقی را تشکیل می دهد توجه کرد. اعضای جامعه بین المللی به وسیله دو عامل اصلی به هم مربوط میشوند: ۱- اصل همبستگی مبتنی بر تشابه ۲- اصل همبستگی مبتنی بر عدم تشابه. درحالی که در جامعه ی ملی اصل تشابه (داشتن خصوصیات مشترک نژادی، مذهبی و زبانی افراد) موجبات تجانس و رفع احتیاجات متقابل گروههای مختلف اجتماعی را فراهم می‌آورد، اصل عدم تشابه (اختلاف بین ملت‌های مختلف و نیاز متقابل آنها به هم) با تفوق در جامعه بین المللی سبب ایجاد تعاون و همبستگی ملتها به یکدیگر می‌شود. (دکتر مدنی، جلال الدین، حقوق بین الملل و اصول روابط بین الملل، جلد اول، تهران، انتشارات پایدار، چاپ دوم، ۱۳۷۷، صص ۵۹-۵۷). (دکتر موسی زاده، رضا، بایسته های حقوق بین الملل عمومی، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۷).

فروض الزامی بودن قواعد بین المللی تلقی کرد (Von Munch, 1981, p.293). "اصل لزوم وفای به عهد"^۱ به عنوان قاعده‌ی اساسی و محور اصلی حقوق معاهدات است به نحوی که نقض هر گونه تعهدات ناشی از معاهدات موجب مسئولیت دولت نقض کننده می‌گردد.

صرف نظر از مبانی فلسفی، "اصل لزوم وفای به عهد" هم در دکتترین و هم در عملکرد کشورها به رسمیت شناخته شده است و ضرورت اجرای تعهدات قراردادی قاعده‌ای مفروض است. پرسش قابل طرح این است که چه نوع معاهداتی الزام آور هستند و آیا تعهد دولتها به پذیرش معاهده‌ی ناشی از رضایت آنهاست. بلا تردید، اصل لزوم رعایت معاهدات شامل کلیه‌ی موافقت نامه‌های بین المللی می‌شود و الزام آور بودن آنها در این واقعیت نهفته است که دولتها از طریق انعقاد معاهدات و اعلام رضایت خود به مفاد آنها ملزم می‌گردند. احترام به قراردادها اساس حقوق بین الملل را تشکیل می‌دهد. این حقوق به مقیاس وسیعی بر مبنای فرایند معاهده‌ی میان تابعان حقوق بین الملل ایجاد شده است. معاهدات رایج‌ترین قالب اصلی برای توافق اراده‌ی میان کشورها و سازمانهای بین المللی است که ارزشهای مشترک و هماهنگ را در خود جای داده و مستقر می‌کند. نتیجتاً، معاهدات بین المللی حاصل تراضی دولتها و ناشی از عضویت آنها در جامعه‌ی بین المللی است. از این رو، معاهدات فقط برای دولتهای متعاقد تعهدات متقابلی را ایجاد می‌نماید و در وضع دولتهای ثالث تاثیری نفیاً یا اثباتاً بر جای نمی‌گذارند. پایه و اساس حقوق بین الملل معاصر، مبتنی بر اصل استقلال، حاکمیت و تساوی دولتها است. بدین معنی که هیچ دولت مستقلی را بدون رضایت او نمی‌توان مجبور به قبول تعهدی نمود. اصل نسبیّت معاهده‌ی ناشی از این ضرب المثل است که "توافق بین دو طرف ایجاد حق یا تکلیفی برای شخص ثالث نمی‌نماید"^۲. اعلام رضایت دولتها، به التزام درقبال معاهدات، اساس ارادی بودن مبنای حقوق بین الملل قراردادی را نشان می‌دهد.

قداست و غیر قابل تعرض بودن معاهدات، آن را به عنوان یکی از بخشهای موثر حقوق بین الملل در عرصه قانونگذاری جهانی می‌نمایاند. معاهدات بین المللی، بیش از هر وسیله دیگری در تبیین اراده، تثبیت روابط بین الملل و توصیف اهداف مشترک دولتها نقش دارند. اراده دولتها، هر چند از نظر صوری در شکل‌گیری و فرایند تکوین معاهدات تاثیر گذار می‌باشد، با این حال، ملاحظات غیر ارادی و تاثیر پذیری از مقتضیات زیست جمعی، مفاهیم

^۱. Pact Sunt Servanda

^۲. Pacta Tertiis Nec Nocent Nec Prosumt

مشترک دولتها را در قالب نظم عمومی بین المللی تضمین می‌بخشد [ساعد، ۱۳۸۴، صص ۵۷-۵۶]. از نتایج ارادی بودن مقررات حقوق بین الملل، یکی این نکته است که چنین مقرراتی به این دلیل الزام آورند که حاصل اراده دولتهایی است که ان را به وجود آورده‌اند. مکانیسم حقوق بین الملل، برای وضع و ایجاد قواعد جدید به دو منبع حقوق عرفی و روش قراردادی که هر دو الزام آورند وابسته است. معاهده به عنوان توافق میان دولتها در صحنه بین المللی اساساً بر دو اصل مبتنی می‌باشد. یکی اصل آزادی اراده طرفین معاهده است که از لحاظ ماهوی به معنی ابراز اراده قطعی دولتها در پذیرش تعهدات مشخص است و التزام ناشی از آن دولتها را به اجرای قواعد مندرج در معاهدات و ادار می‌سازد. دیگری اصل فورمالیسم حقوقی (اصالت صورت حقوقی) است که حاصل اعمال مجموعه‌ای از تشریفات است که در انجام انعقاد معاهدات ضرورت دارد و التزام ناشی از آن طرفین معاهده را به اجرای مقررات آن مجبور می‌سازد (فلسفی، ۱۳۷۹، صص ۱۶-۱۵ و ۱۲۸).

فلسفه و محمل الزام آور بودن معاهدات، در امرانه بودن قواعد ان است. "اصل لزوم وفای به عهد" به عنوان یک قاعده امری موید نظم عمومی بین المللی است. از طرف دیگر، تعهدات عام الشمول^۱ در جامعه‌ی بین المللی وجود دارد که منشاء قدرت الزام آور آنها را باید در وضعیت عضویت اعضا در ان جامعه جستجو کرد. لزوم ایفای تعهدات مزبور، ناشی از همکاری بازیگران بین المللی در جهت حصول منافع مشترک می‌باشد (رستم زاد، ۱۳۸۴، صص ۳۱-۲۸). "اصل لزوم وفای به عهد" در کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در خصوص معاهدات پیش بینی و اعلام شده است. طبق ماده ۲۶ کنوانسیون:

"هر معاهده لازم الاجرا طرفها را ملزم میکند و باید توسط آنها با حسن نیت به اجرا در آید."

^۱. Erga Omnes

برجستگی ویژه تعهدات عام الشمول تفکیک ناپذیری و ساختار غیر متقابل ان می‌باشد. به این معنا که تعهدات بین المللی دولتها تنها قابلیت اجرا یا نقض را در مقابل همه دولتهای متعلق به جامعه بین المللی دارا می‌باشند. این جامعه متشکل از دولتهایی است که به وسیله ی یک هنجار معاهده ای یا حقوق بین الملل عرفی که حامی ارزشهای مشترک است-مقید می‌گردد. ارزشهای مشترک را می‌توان به موقعیتی تعریف کرد که در ان هر یک از اعضای جامعه ذینفع در اجرای تعهد به وسیله ی هر یک از اعضای جامعه بین المللی است. این موضوع نتیجه اجماع دولتهاست که به موجب ان احترام به ارزشهای مشترک معینی نباید به اختیار یکایک دولتها واگذار شود. ر.ک.:

Claudia Annacker, The Legal Regime of Erga Omnes Obligations in International Law, Austrian Journal of Public International Law 46, 1994 , pp 136-137. A.J.J. De Hoog, The Relationship Between Jus Cogens, Obligations Erga Omnes and International Crimes: Peremptory Norms in Perspective, Austrian Journal of Public International Law 42, 1991, p 192..

اصل حسن نیت، به عنوان یکی از اصول بنیادی حقوق بین الملل مکمل لزوم وفای به عهد و عامل باز دارنده نقض حقوق بین الملل به شمار می‌رود. در مفهوم ایجابی، حسن نیت به منزله‌ی جوهر درستکاری و التزام معنوی به رعایت مقررات حقوقی و پاکدستی و وفای به عهد تابعان حقوق است. در مفهوم سلبی، آن را می‌توان به معنای خودداری از سوء استفاده و تخلف کشورها و مخفی کاری در روابط حقوقی دانست (فلسفی همان، صص ۳۴۳ و ۳۴۸).^۱ هدف اصل حسن نیت، مقید و محدود کردن اقتدار فائقه دولتها در اعمال و اجرای قواعد بین المللی است. زیرا دولتها در جامعه بین المللی باید به نحوی تعهداتشان را به اجرا در آورند که مغایر با هدف و موضوع معاهدات نباشد. بنابراین، نظم حقوقی بین المللی مستلزم رعایت تعهدات و تکالیف بین المللی از جانب دولتها و خودداری از اعمال حاکمیت مطلق آنهاست. توجیه این امر، درک و تلقی مشترک دولتها از منافع اساسی جامعه‌ی بین المللی است که در مقابل آزادی عمل دولتها به عنوان عامل بازدارنده عمل می‌کند. رعایت حقوق بین الملل بیش از هر چیز به حسن نیت تابعان آن بستگی دارد. عدم رعایت مقررات بین المللی، امری نامشروع بوده مسئولیت بین المللی کشور خاطی را به دنبال خواهد داشت. زیرا الزامی بودن تعهدات بین المللی دولتها، در مقیاس وسیعی اختیارات آنها را در قلمرو بین المللی محدود می‌سازد.

به عقیده‌ی برخی محققان، در معاهدات غیر حقوق بشری، ضرورت حضور در جامعه‌ی بین المللی است که کشورها را در عرصه جهانی به تعهدات قراردادی خود پایبند می‌کند. به همین دلیل نقض معاهدات مزبور اعتراض‌های جدی‌تری را از طرف دولتها موجب می‌شود، به نحوی که مانع نقض علنی این نوع معاهدات می‌شود. گسترش روابط بین المللی و

۱. بند ۱ ماده ۳۱ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در خصوص معاهدات مقرر میدارد که هر معاهده باید "با حسن نیت ... و در پرتو موضوع و هدف آن تفسیر شود". طبق بند ۲ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد: "کلیه اعضا به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته اند با حسن نیت انجام خواهند داد". دیوان بین المللی دادگستری در پرونده ارمایشات اتمی (استرالیا علیه فرانسه) با تاکید بر اصل حسن نیت مقرر داشت: "یکی از اصول اساسی که بر ایجاد و اجرای تعهدات حقوقی، با هر اساسی، حکومت میکند، اصل حسن نیت است. اعتقاد متقابل، یکی از شرایط اساسی همکاری بین المللی میباشد، بویژه در دوره ای که در بسیاری از زمینه ها این همکاری بیش از پیش لازم است." کارو، دومینیک، حقوق بین الملل "در عمل"، ترجمه و تحقیق دکتر مصطفی تقی زاده انصاری، تهران، نشر قومس، بی تا. سعید رهایی، عهدنامه های بین المللی و تعهدات دولتهای ثالث از دیدگاه حقوق بین الملل و اسلام، چاپ اول، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۲.

همکاریهای دولتها و افزایش روز افزون نیازهای آنها بر یکدیگر، تاثیر زیادی در رعایت تعهدات بین المللی از سوی دولتها دارد. در مورد معاهدات حقوق بشری، عکس العمل جامعه بین المللی و وجود برخی از نهادهای قضایی فراملی نظیر دادگاه اروپایی حقوق بشر و دیوان بین المللی کیفری، ابزار مهمی در مقابله با نقض گسترده حقوق بشر و تضمین اجرای معاهدات مذکور محسوب می‌شوند (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۲، صص ۲۶-۲۴).^۱ تاثیر عملی اراء و تصمیمات دادگاهها، شفافیت هرچه بیشتر قوانین ملی و تامین ضمانت اجراهای مربوط به حقوق بشر و آزادیهای سیاسی است. الزامات دولتها از بابت عضویت در کنوانسیونهای بین المللی حقوق بشر، تعهداتی را برای آنها ایجاد می‌کند که نمی‌توانند به استناد قوانین داخلی خود نسبت به نقض این تعهدات حقوقی بین المللی اقدام نمایند. قرار گرفتن حاکمیت ملی در مرزهای حقوق بین الملل مستلزم هم ترازی تعهدات مربوط به حقوق بشر در سطح ملی و بین المللی است. رعایت الزامات بین المللی و تعهدات معاهداتی دولتها چیزی جز حرکت بر اندیشه نظم بین المللی نیست. شایان ذکر است که مقررات بین المللی حقوق بشر نه بخشی از حقوق تبعیت است و نه در حوزه حقوق همکاری جایگاه مناسبی دارد. با این حال، معاهدات حقوق بشری به عنوان یک نظام حمایتی، هم استفاده از ارزشهای مشترک بین المللی و احترام به آنها را برای افراد بشر تضمین کرده است و هم بر روابط اجتماعی میان دولتها و سازمانهای بین المللی تاثیری قابل توجه بر جای گذاشته و ساز و کارهایی نهادین برای تابعان حقوق بین الملل به ارمغان آورده است. نظام بین المللی حقوق بشر با تعیین حدود آزادیهای فردی و با ترسیم خطوطی اساسی راهی را برای دولتها معین کرده است که ابتدای آن خرد است و انتهای آن اتحاد و همبستگی ملتهای جهان (فلسفی، ۱۳۷۵، صص ۲۲۲-۲۲۰) از سال ۱۹۴۵ سازمان ملل متحد بخش گسترده‌ای از قواعد راجع به حقوق بشر را تحت ضوابط بین المللی به تدوین در آورده است. نظام بین المللی حقوق بشر، در قاعده مند کردن رفتار دولتها با اتباع خود به نحوی ارزنده دخیل بوده است. می‌توان گفت که توسعه و تضمین حقوق بشر در مفهوم عام

^۱ علیرغم اینکه ماده (۲) ۷ منشور سازمان ملل متحد به سازمان ملل اجازه دخالت در امور داخلی کشورها را نمیدهد و کشورها برای مقابله با تلاشهای مجمع عمومی و شورای حقوق بشر ممکن است به مقوله حقوق بشر به عنوان یک موضوع داخلی استناد کنند، معذک عملکرد شورای امنیت نشان میدهد که شورا نقض حقوق بشر را تهدیدی بر علیه صلح و امنیت بین المللی در چارچوب فصل هفتم منشور تلقی کرده و از این طریق ضمن محدود کردن قلمرو اختصاصی حاکمیت دولتها بر وسعت حیطة حقوق بین الملل افزوده است .

جهانی، مبتنی بر شیوه‌های غیر قضایی و التزامات سیاسی و در مفهوم خاص اروپایی، مبتنی بر ساز و کارهای قضایی (دادگاه اروپایی حقوق بشر) است که استثنائاً نظارت و کنترلی قضایی بر حسن اجرای کنوانسیون اروپایی حقوق بشر اعمال می‌کند (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۹). دادگاه اروپایی حقوق بشر از قدرت اجبار دولتهای عضو به جلب رضایت شاکی به خصوص از طریق پرداخت غرامت بر خوردار است. ایجاد یک سیستم پی‌گیری احکام و تامین حسن اجرای آنها تصمیمات دادگاه اروپایی حقوق بشر را از کارایی لازم و اجرای موثر بر خوردار کرده است (مورژتون، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳).^۱ توسعه گسترده حقوق بشر و هنجارهای حقوق بشری در بعد از جنگ جهانی دوم تأییدی بر تلاشهای ارزنده صورت گرفته در الزام کشورها به احترام به رعایت تعهدات حقوقی بین‌المللی و صیانت از کرامت انسانی است. اجرای بهتر معیارهای بین‌المللی حقوق بشر در بسیاری از کشورها شاهدهی بر این ادعا است. شناسایی ساز و کارهای نظارتی، ارتقای توان و ظرفیت دولتها در عرصه‌ی حاکمیت قانون، و افزایش توان گزارش دهی با هدف تضمین بهره‌مندی موثر ملتها ابزاری حیاتی در اجرای تعهدات دولتها به شمار می‌روند.

معاهدات، مرحله‌ای ضروری در تکوین حقوق بشر بین‌المللی است. زیرا با انعقاد این معاهدات دولتها دیگر به منافع ملی خود که مستلزم تعهدات دوجانبه است نمی‌اندیشند بلکه منفعتی را دنبال می‌کنند که میان آنها مشترک است (فلسفی، ۱۳۷۵، صص ۲۳۸-۲۳۷). با روشن تر شدن و دقیق‌تر شدن اصول حقوق بشری در معاهدات، دولتها دیگر نمی‌توانند به دستاویز مبهم بودن هنجارهای آن، تعهدات خود را نقض کنند بلکه سعی در پیروی از تعهدات حقوق بشری خود خواهند داشت (Goldsmith and Posner 2005, p 134).

دیوان بین‌المللی دادگستری، در قضیه اختلاف ارضی بین لیبی و چاد مورخ ۳ فوریه ۱۹۹۴ خاطر نشان کرده است که ابهامات و تردیدهای راجع به تدوین و تنظیم معاهده هر چه باشد،

^۱ امروزه اشخاص به همراه دولتها در بسیاری از موارد از جمله تابعان حقوق بین‌الملل محسوب میشوند. حقوق بین‌الملل با تحمیل تعهدات بر اشخاص در مورد قواعد معطوف به جنایات بین‌المللی و اعطا حقوق در ارائه دادخواست به نهادهای بین‌المللی آنها را مستقیماً مخاطب خود قرار داده است. به این ترتیب، حقوق بین‌الملل به تدریج به سوی یک جامعه بشری مشتمل بر اشخاص، دولتها و گروههایی که از مرزهای کشورها فراتر می‌روند تمایل پیدا میکند. به عبارت دیگر، گرایش حقوق بین‌الملل به سوی مجموعه‌ای از معیارهای حقوقی تعیین‌کننده امور بین‌المللی از بالاست، تا مجموعه‌ای از حقوق حاکم بر روابط میان تابعان در سطح افقی. (کاسسه، انتونیو، حقوق بین‌الملل، ترجمه دکتر حسین شریفی طراز کوهی، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۵، ص ۳۰۹).

دولتهای عضو معاهده را مکلف به رعایت مقررات آن می‌نماید و وظیفه اجرای تعهدات از روی حسن نیت همچنان باقی و پابرجا خواهد بود (کک دین، دیبه، پله، ۱۳۸۲، ص ۳۵۴).

ج - ترس دولتها از مسئولیت بین المللی

حقوق بین الملل ضمن آنکه در بر گیرنده‌ی قواعدی است که حقوق یا مزایایی را برای تابعان بین المللی پیش‌بینی می‌کند همچنین شامل قواعدی است که تعهدات و مسئولیت‌هایی را بر دوش آنها می‌نهد. تکالیف دولتها یا به شکل تجویزی یا به صورت بازدارنده جلوه یا تظاهر می‌یابند. از جمله عوامل بازدارنده نقض مقررات بین المللی، مفهوم مسئولیت دولت است که خود از ساز و کارهای‌های نظم عمومی در حقوق بین الملل به شمار می‌آید. مسئولیت بین المللی، ناشی از فعل یا ترک فعلی است که منتهی به نقض یک تعهد یا تکلیف بین المللی می‌شود و قابل انتساب^۱ به یک دولت می‌باشد. تعهد جبران هرگونه نقض نسبت به اجرای حقوق در قواعد حقوقی وجود داشته و خود یک نوع ضمانت اجرا تلقی می‌شود. در حقوق بین الملل، جبران خسارت از جمله موثرترین ضمانت اجراها در رعایت قواعد و تعهدات بین المللی محسوب می‌گردد. ویژگی این مسئولیت حقوقی بودن آن است. در این مورد جبران خسارت صرفاً دارای خصوصیت ترمیمی است و اثار تنبیهی به دنبال ندارد و منظور از آن اساساً تضمین و اجرای یک تعهد بین المللی است. هدف از جبران خسارت حتی الامکان اعاده کلیه آثار و نتایج حقوقی و مادی ناشی از عمل نامشروع است. هنگامی که اعاده وضعیت به حالت سابق غیر ممکن باشد جبران خسارت به صورت پرداخت غرامت انجام می‌شود. نتیجتاً، نقش ضمانت اجراها در مفهوم اجرای تعهدات بین المللی تلاشی است در جبران اثار نقض تعهد و تضمینی است در اجرای تعهد اولیه نقض شده در میان بازیگران جامعه ی بین المللی. این مسئله که نقض هر تعهد بین المللی متضمن تعهد به اجرای خسارت است در ارای قضایی و داوری بین المللی انعکاس یافته است. به عنوان یک قاعده‌ی عرفی حقوق بین الملل، دیوان بین المللی دادگستری در رای مورخ ۱۹۲۷ خود (راجع به صلاحیت) در پرونده کورزو^۲ به شرح ذیل اعلام نظر کرد:

^۱. Imputable
^۲. Chorzow

"یکی از اصول حقوق بین الملل، این است که نقض یک تعهد مستلزم جبران موثر اثار آن میگردد. به این ترتیب، جبران خسارت یک شرط و قاعده تکمیلی در یک قرارداد می‌باشد. بدون آنکه ضروری باشد که این موضوع در قرارداد یادآوری گردد." (فیوضی، ۱۳۷۹، ص ۴۲).

در یک نظام بین المللی، نقض اشکار قواعد و هنجارهای اساسی حقوق بین الملل از سوی یک دولت، متضمن مسئولیت بین المللی آن دولت است. به عنوان ضمانت اجرای تجاوز به قواعد حقوق بین الملل، هدف از مسئولیت بین المللی اجبار دولتها به حفظ احترام مقررات حقوق بین الملل است. مسئولیت را می‌توان نتیجه اصلی برابری حقوق و تکالیف دولتها در نظام بین المللی تلقی کرد. چنانچه دولتها از انجام تکالیف خود در مقابل مقررات بین المللی خودداری نمایند، مسئولیت بین المللی به منزله‌ی پیامد حقوقی نقض تعهد جلوه گر می‌شود. بنا به تعریف فرهنگ واژه های حقوق بین الملل:

"مسئولیت حقوقی بین المللی، عبارت است از تکلیفی که به موجب حقوق بین الملل به یک دولت تحمیل می‌گردد تا خساراتی را که در اثر نقض قواعد حقوق بین الملل ناشی از عمل یا خودداری او در انجام تکالیف به دولت دیگری وارد شده جبران نماید. (همان، صص ۲۶-۲۵).

بنابراین، ارتکاب اعمال نا مشروع بین المللی متضمن مسئولیت حقوق بین المللی و اجبار به جبران خسارات ناشی از آن می‌باشد. به بیان دیگر، جبران خسارت در حقوق بین الملل دارای ویژگی ترمیمی است تا تنبیهی. در این راستا، اساس مسئولیت بین المللی شخصیت حقوقی بین المللی دولتهاست که بر اساس آن می‌توانند از حقوق و تکالیف بین المللی برخوردار باشند و تعهدات و مسئولیتهایی نیز در جامعه‌ی بین المللی بر عهده بگیرند. فرض مسئولیت بین المللی، ابزاری موثر در تامین و تضمین رعایت مقررات حقوق بین الملل است. عدم رعایت مسئولیت بین المللی، از عوامل تهدید کننده‌ی امنیت روابط حقوقی است. دولتها در روابط بین المللی ضمن برخوردار از استقلال باید دارای مسئولیت نیز باشند.

سوالی که مطرح میشود این است که آیا دولتها هنگامی که منافع اساسی جامعه‌ی بین المللی در معرض خطر قرار می‌گیرد، می‌توانند به مسئولیت عامل عمل متخلفانه بین المللی استناد کنند. بر اثر تحولاتی که در جامعه بین المللی ایجاد شد حقوق مسئولیت دارای رژیم دوگانه شده است. یکی رژیم کلاسیک که مبین ضرورت همزیستی دولتهای مستقل است و آن مسئولیت فردی و جبرانی دولتها در مقابل یکدیگر است. مسئولیت کلاسیک وقتی فردی است

که دولتی که به حق شخصی او لطمه وارد آمده حق اقدام علیه دولت خاطی را داشته باشد. مسئولیت زمانی جبرانی محسوب می‌شود که حق به جبران خسارت اصولاً مولود ضرری باشد که اثار و تبعات آن باید با توجه به وضعیت فرد دولت‌ها تعیین شود. رژیم دیگر بر اساس منافع جمعی استوار است و مسئولیت جمعی نامیده می‌شود. این امر به معنای آن است که همه دولت‌هایی که برای مثال در حوزه‌ی معاهدات یا عرفهای بین المللی به حمایت از حقوق بشر متعهد شده‌اند حق دارند که در صورت تجاوز به این حقوق دولت ناقض حقوق بشر را تعقیب کنند و برای استقرار وضعیتی متناسب با تعهدات بین المللی دولت خاطی اقدامات قهری اتخاذ نمایند (فلسفی، ۱۳۷۵، صص ۲۴۱-۲۴۰). بنا بر این، حقوق بین الملل معاصرین دولت خاطی و جامعه‌ی بین المللی رابطه‌ای حقوقی ایجاد میکنند که نتیجه نقض تعهدات ناشی از منافع اساسی جامعه‌ی بین المللی است. دیدگاه کلاسیک، مستلزم این نکته بود که تابع حقوق بین الملل ادعای خود را می‌تواند علیه کسی عنوان کند که عمل متخلفانه بین المللی به او منتسب باشد، به شرط اینکه رابطه سببیت بین نقض تعهد و ضرر وارده وجود داشته باشد. با تغییر جهت رویکرد سنتی، مفهومی نو از ساز و کار عمومی مسئولیت فراهم گردیده که به تمامی دولت‌های ذینفع در زمینه دفاع از منافع جمعی امکان می‌دهد تا مسئولیت عامل عمل متخلفانه را از لحاظ بین المللی مطرح نمایند.^۱

سازمان ملل متحد، به عنوان صاحب حق طرح مسئولیت، دارای اختیارات اجبارامیزی است که می‌تواند از آنها در الزام دولت‌ها به انجام تعهداتی استفاده نماید که بر عهده دارند. تهاجم عراق به کویت (۱۹۹۱-۱۹۹۰) به تلیق ساز و کارهای منشور سازمان ملل متحد (فصل هفتم منشور) از نظر استقرار مجدد صلح و سازو کارهای حقوق مسئولیت منجر گردید. تقارن این

^۱. نقض تعهدات عام الشمول سبب میشود" در صورتی که حق دولتی در رعایت یک دولت دیگر (با دولت منعقد کننده قرارداد) نادیده گرفته شود، بین کشور متعهد و سایر دولت‌ها یا به اقتضای مورد، تمامی دولت‌های طرف قرارداد یک "رابطه عمومی" (public relation) شکل گیرد. ماهیت "عمومی" رابطه در این واقعیت نهفته است که هر دولتی، بدون توجه به این که آیا در اثر نقض قاعده، دچار آسیب معنوی یا مادی شده یا نه، میتواند دولت متخلف را مورد بازخواست قرار دهد. (این بازخواست همچنین میتواند از سوی یک نهاد بین المللی ذیصلاح به ابتکار خود و یا به درخواست یک دولت صورت گیرد). به عبارت دیگر دولت‌هایی که برای این گونه بازخواست نمودن اقدام میکنند، به دنبال منافع شخصی و فردی نیستند. آنها به دنبال یک "منفعت جمعی" هستند، چرا که این دولت‌ها از سوی کل جامعه جهانی و یا کل دولت‌های طرف قرارداد چند جانبه عمل میکنند. علاوه بر این، تمامی دولت‌هایی که حق دارند خواستار رعایت تعهداتی شوند که زیر پا گذاشته شده، ممکن است دست به اقداماتی بزنند تا دولت خلاف کار مجبور شود دست از اقدام خلاف خود بر دارد یا آن را جبران نماید. (کاسسه، انتونو، حقوق بین الملل، ترجمه دکتر حسین شریفی طراز کوهی، صص ۳۴۵-۳۴۶).

دو مجموعه قواعد، بیانگر آن است که در شرایط و اوضاع و احوال استثنایی، جامعه‌ی بین المللی می‌تواند با اتکا به ابزار مسئولیت بین المللی در نحوه‌ی سلوک و رفتار دولتها تاثیر گذار باشد (کک دین، دیبه، پله، همان، صص ۱۴۷-۱۴۵). بر مبنای فصل هفتم منشور ملل متحد شورای امنیت دارای صلاحیت اعمال زور و قوه‌ی قهریه علیه تهدید یا نقض صلح یا علیه هر نوع تجاوز می‌باشد. قطعنامه‌های شورای امنیت که در بر گیرنده‌ی اقدامات اجرایی است در حکم قانون فرض شده و ضمن بر خورداری از قدرت الزام آور تعهدات حقوقی برای کشورهای عضو ایجاد می‌کند.

د- وجود سیستم نظارت بین المللی

پس از جنگ جهانی اول، به تدریج و به منظور اعمال نظارت بر اجرای مقررات بین المللی و رعایت احترام حقوق بین الملل و بررسی انطباق رفتار کشورهای عضو معاهدات و تشخیص این مطلب که دولتها تا چه میزان از تعهدات لازم الاجرا پیروی می‌کنند، یک مکانیزم اعمال کنترل بین المللی ایجاد گردید. این امر، نخست در میثاق جامعه‌ی ملل با نظام قیمومت جامعه‌ی ملل (ماده ۲۲ میثاق) و ایجاد سازمان بین المللی کارو توسعه نظام بین المللی حمایت از اقلیتها پیش بینی گردید. با رشد و گسترش سازمانهای بین المللی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم و به ویژه پس از تشکیل سازمان ملل متحد فعالیت‌های این سازمانها معطوف به ایجاد سیستم‌هایی برای ملزم کردن دولتها به رعایت قواعد بین المللی گردید. نتیجه اعمال این کنترل، شفاف‌تر ساختن عملکرد دولتها، پیروی از قواعد، انضباط و تعهدات مصرح در معاهدات، یاد آوری اجرای تعهدات بین المللی و سوق دادن دولتها به سوی رفتاری بهتر است.

بدیهی است که، سیستم‌های کنترل بین المللی ضمن محدود کردن حاکمیت ملی کشورها ابزاری موثر در تبعیت کشورها از تعهدات بین المللی خود به شمار می‌روند. عملکرد نظام‌های کنترل، منتهی به برخی فشارهای اخلاقی و سیاسی بر کشورها می‌گردد تا از نقض قواعد معیار کنوانسیون‌های جلوگیری نموده و حقوق بین الملل را محترم به شمارند. مصوبات سازمانهای بین المللی ضمن ایفای نقش مهم و سودمند خود در تکوین حقوق در تحقق نظم بین المللی نیز موثر می‌باشند. به منظور درک و ارزیابی روشن از روشهای اصلی اعمال کنترل بین المللی، می‌توان آنها را به چهار دسته ذیل تقسیم نمود.

۱- ایین گزارش دهی - در اجرای تعهدات خاص ناشی از معاهدات چند جانبه این معاهدات مستلزم گزارش دهی دولتها در فواصل معین هستند (Brownlie, 1990, p 644). به عنوان مثال

ماده ۲۲ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) یک کمیته حقوق بشر مرکب از ۱۸ عضو را پیش بینی نموده که بر اجرای صحیح مقررات میثاق از طرف دولتها نظارت نماید و دولتها نیز طبق ماده ۴۰ میثاق متعهدند درباره تدابیری که اتخاذ کرده‌اند و درباره پیشرفتهای حاصله گزارش‌هایی به کمیته مزبور ارائه نمایند. همچنین، ماده ۲۲ اساسنامه سازمان بین المللی کار در خصوص اجرای مقابله نامه‌های بین المللی از ناحیه کشورهای عضو سازمان بین المللی کار مقرر می‌دارد که هر یک از اعضا متعهد است که به مدیر کل دفتر بین المللی کار یک گزارش سالانه راجع به اقدامات متخذه ارائه دهد. به طور طبیعی این پرسش مطرح می‌شود که از بررسی یک گزارش چه آثار عینی و واقعی می‌تواند ناشی شود. هر چند ملاحظات نهایی نهادهای کارشناسی از قدرت الزام آور برخوردار نیستند اما فقدان الزام حقوقی لزوماً به معنای عدم تاثیر سیستم گزارش دهی نیست. برای مثال، کشورهایی که تمایل دارند ترازنامه مثبتی در خصوص حقوق بشر داشته باشند و خود را به حاکمیت قانون پایبند نشان دهند با دقت نتیجه کار این مراجع را که به صورت گزارش، توصیه یا اعلامیه رسمی منتشر می‌گردد ارزیابی کرده و به دنبال آن هستند که با سنجش سود و زیان نقاط ضعف خود را تا حد ممکن بر طرف سازند (تاموشات، ۱۳۸۶، ص ۲۹۶).^۱ نتیجتاً، رسیدگی به تخلفات دولتها از مقررات حقوق بشر در گستره روشهای قراردادی تابع نظمی معین گردیده است.

۲- بازرسی بین المللی - در مورد خلع سلاح، دولتها در مورد کنترل و بازرسی محلی از تاسیسات نظامی خود و یا اقدام به جستجو اکراه دارند، معدلک بازرسی تحت اشراف یک سازمان بین المللی برای تاسیسات هسته‌های امکانپذیر است. طبق ماده (۶) ۱۲ اساسنامه اژانس بین المللی انرژی اتمی "اژانس بازرسانی را تعیین و پس از مشاوره با دولت یا دولتهای مربوط آنها را به قلمرو دولت یا دولتهای ذینفع اعزام می‌نماید. بازرسان مزبور، همه وقت می‌توانند به هر جا و به هر شخص که به مقتضای شغل خود با مواد و تجهیزات فنی یا تاسیساتی که باید بر طبق این اساسنامه تحت نظارت قرار گیرند ارتباط دارد دسترسی پیدا کنند...". بدیهی است

۱. سیستم گزارش دهی "باید به عنوان گامی در یک فرایند چند مرحله ای در نظر گرفته شود. مرحله قرار گرفتن در برابر نهادهای حقوق بشری، که ارزیابی انتقادی صورت میگیرد، مرحله ای است که جامعه جهانی واقعیات مربوطه را مورد شناسایی قرار میدهد. مرحله آخر این فرایند باید از خصیصه اجرایی واقعی برخوردار باشد. واحدها و نهادهای ماهیتاً متفاوت باید بر یافته‌های نهاد های حقوق بشر تکیه کرده، خواهان آن شوند که درخواست های ارائه شده نهادهای مزبور باید به مرحله اجرا در آیند". (تاموشات، کریستیان، حقوق بشر، ترجمه دکتر حسین شریفی طراز کوهی، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۲۹۷).

که این نوع کنترل در مقایسه با بررسی گزارش کشورها امکان بهتری به نهاد بین المللی مامور بازرسی می‌دهد تا نقض مقررات اژانس را مورد رسیدگی قرار داده و تصمیم مقتضی اتخاذ نماید. ضمانت اجرای بازرسی اژانس، اعلام تخلف بازرسان به مدیر کل اژانس است که او نیز گزارش بازرسی را به اطلاع شورای حکام می‌رساند. شورا در صورت ادامه تخلف موضوع را به اطلاع کلیه اعضا رسانیده و آن را در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد طرح می‌نماید. کیفیت و هدفمندی روند فوق موجب گردیده که اژانس بین المللی انرژی اتمی موفقیت‌های قابل توجهی در ممانعت از اشاعه گسترده سلاح‌های اتمی داشته و کارایی قابل قبولی از خود بروز دهد.

۳- نظارت اعمال شده در جریان دادرسی ترافیعی - طی این فرایند کشورهای طرف اختلاف یا کشورهای تحت ساز و کار نظارت و دستگاه مامور اعمال نظارت، اختلاف حادث شده را مورد بررسی قرار می‌دهند. برای مثال طبق ماده ۲۶ اساسنامه سازمان بین المللی کار، هر یک از اعضا می‌تواند علیه عضو دیگر که اجرای مقاله نامه‌ای را که هر دو عضو تصویب کرده‌اند به نحوی رضایت بخش تامین نمی‌کند به دفتر بین المللی کار شکایت کند. شورای اداری در صورت اقتضا و قبل از ارجاع موضوع به کمیسیون تحقیق می‌تواند از دولت مورد نظر توضیح مناسب بخواهد. در صورت عدم دریافت پاسخ قانع کننده در یک مدت معقول، شورا می‌تواند یک کمیسیون تحقیق برای بررسی و تنظیم گزارش راجع به آن تشکیل دهد. کمیسیون تحقیق، بعد از بررسی دقیق شکایت گزارش و توصیه نامه ای تنظیم خواهد کرد که متعاقباً برای دولت‌های ذینفع در اختلاف ارسال خواهد شد. هر یک از دولت‌ها، باید ظرف یک مهلت سه ماهه اعلام نماید که آیا توصیه های موجود در گزارش کمیسیون را می‌پذیرد یا خیر. در صورت عدم قبول گزارش، اختلاف می‌تواند به دیوان بین المللی دادگستری ارجاع شود. مرجع مذکور، می‌تواند نظرات نهایی یا توصیه‌های احتمالی کمیسیون تحقیق را تایید، اصلاح یا حذف کند (مواد ۳۰ و ۲۸، ۲۹). تصمیم دیوان جنبه نهایی خواهد داشت. سازمان بین المللی کار در میان سازمان‌های جهانی دارای یکی از توسعه یافته‌ترین آئین‌های کنترل و اجرای کنوانسیون‌های تحت مراقبت خود می‌باشد و به شکلی موثر تنظیم موضوعات مربوط به کار را در چارچوب معاهدات منعقد شده تحت نظر خود تضمین کرده است.

۴- تصویب مقررات باز دارنده برای ممانعت از ارتکاب یک جرم بین المللی - برای مثال، بعضی موافقت نامه‌های دوجانبه مانند موافقت نامه ۴ اوت ۱۹۵۹ بین کانادا و استرالیا و برخی

معاهدات چند جانبه مانند معاهده اوراتوم (اتحادیه اروپایی انرژی اتمی) در سال ۱۹۵۷ تحویل مواد اتمی را منوط به نظارت بازدارنده کرده است که می‌باید از طرف کشور فروشنده و به لحاظ احتمال خطر به کار رفتن مواد خریداری شده در مصارف نظامی در تاسیسات کشور خریدار اعمال شود. این نوع کنترل استثنایی، تا کنون صرفاً در زمینه استفاده صلح جویانه از انرژی اتمی به کار رفته است (کاسسه، مترجم دکتر کلانتریان، ۱۳۷۰، صص ۲۴۵-۲۴۳).

هم اکنون جامعه دولتها کوششهایی را در مورد نهادینه کردن ائین‌های رسیدگی به تخلفات دولتها و تضمینهای بین المللی به پیش می‌برد. تمکین دولتها در برابر ارگانهای مختلف تحقیق و اجرای توصیه‌های سازمانهای بین المللی می‌تواند ضمن ایجاد کارایی تلاشها متضمن عادت دادن دولتها به قبول یک نظارت فزاینده دائمی و امکان شناخت بهتر وضعیت‌های بین المللی مسئله ساز شود [مورژتون، همان، ص ۹۹]. خصلت بازدارندگی نظارت بین المللی موجب می‌شود که قواعد بین المللی به نحو مطلوب به اجرا در آیند. از این رو، اجرای تعهدات بین المللی دولتها با نظارت بین المللی میتواند تضمینی در رعایت این تعهدات محسوب شود.

بخش سوم - ضمانت اجراهای بین المللی

در نظام‌های داخلی برای نیل به استقرار نظم و عدالت تدابیر خاصی برای تضمین رعایت قواعد حقوقی اتخاذ می‌شود. حقوق، مجموعه اصول و نظاماتی تلقی می‌گردد که به وسیله قوه قهریه و قدرت عمومی به موقع اجرا گذاشته می‌شود و دولت اعمال مجازات را در انحصار خویش دارد. ضمانت اجرا، نوعی وسیله جلوگیری از تجاوز به حق و تبعیت افراد از قانون محسوب می‌شود. بنابراین، ارزش واقعی هر نظام حقوقی بسته به کارایی ساز و کار اجرایی آن است. با این وجود، باید دید آیا الزام آور بودن از خصوصیات قواعد حقوقی است یا خیر. الزام از ویژگیهای قاعده حقوقی نیست. ضمانت اجرا با حمایت از قواعد حقوقی صرفاً اجرای این قواعد را اسانتر می‌سازد. قوه قهریه هیچ وقت جزء حق نیست. مناسبتی که قوه قهریه نسبت به حق دارد این است که بعد از پایمال شدن حق قوه قهریه لازم است تا حق مزبور دوباره برقرار شود. از این رو، می‌توان گفت قوه قهریه وسیله اجرای حق و شرط کمال قاعده حقوقی است (پیرنیا، ۱۳۸۵، ص ۲۰). در نظام داخلی تدابیر لازم جهت تضمین رعایت قواعد حقوقی از طرف یک مقام عالی وضع می‌گردد. قدرت عمومی موثرترین و بهترین ضامن اجرای این قوانین است. در نظام بین الملل، ضمانت اجراها نوعی واکنش

مشروع جامعه‌ی بین‌المللی هستند که برای تامین اجرای عملی یک قاعده‌ی حقوقی با هدف جلوگیری از نقض آن به کار می‌روند. وظیفه‌ی حقوق بین‌الملل در درجه‌ی اول پیشگیری است و تنها پس از آن و در صورت لزوم نقش مجازات مورد بررسی قرار می‌گیرد. در حقوق بین‌الملل نظام مجازات به سه صورت طبقه‌بندی شده است: ۱- ضمانت اجراهای کیفری که توسط محاکم بین‌المللی کیفری مانند دادگاه نورنبرگ اعمال می‌شوند. این نوع مجازات‌ها در حقوق بین‌الملل بر خلاف حقوق داخلی به طور استثنایی وجود دارند. ۲- ضمانت اجراهایی که به لحاظ استقلال و حاکمیت دولتها واجد اثر چندانی نیستند مانند مجازاتهای اخلاقی (افکار عمومی)، مجازاتهای نقدی، مجازاتهای حقوقی (مثل بطلان یا عدم اجرای معاهدات بین‌المللی) و در نهایت مجازاتهای انتظامی مثل اخراج یا تعلیق عضویت در یک سازمان بین‌المللی (مواد ۵ و ۶ و ۱۹ منشور سازمان ملل متحد) ۳- ضمانت اجراهایی که در اجرای آنها قوه‌ی قهریه به کار می‌رود. این ضمانت اجراها بر عرف یا قراردادهای بین‌المللی مبتنی هستند و به دولتها اجازه می‌دهند تا از قدرت خود در مواردی که حقوق بین‌الملل تعیین می‌کند استفاده نمایند. در چارچوب منشور سازمان ملل متحد تدابیر الزام آور موضوع فصل هفتم از مصادیق تقسیم بندی اخیر محسوب می‌شوند (توحیدی فرد، ۱۳۸۱، صص ۱۱-۱۲).

الف- توسل به تدابیر الزام آور بر اساس منشور سازمان ملل متحد

۱- تدابیر الزام آور

در مناسبات بین‌المللی توسل به اجبار با موضوع ضمانت اجرای حقوق بین‌الملل در ارتباط است. حقوق بین‌الملل برای تاثیر بر تابعان خود صرف نظر از مجازاتهای اخلاقی نظیر افکار عمومی به عنوان نیروی معنوی نیازمند استقرار نظم متضمن اجبار نیز می‌باشد. یکی از تجلیات عمده نظام حقوقی بین‌المللی این است که در جنب وضع قواعد حقوقی، اجبار به عنوان یک عنصر مشروع تشکیل دهنده‌ی آن باید تاثیر قواعد مذکور را تضمین نماید. هدف از مجازات اعمال وسیله‌ای است که تامین رعایت قواعد ناشی از حقوق بین‌الملل را تضمین نماید. مجازات را می‌توان مهمترین ضمانت اجرای کیفری در اجرای قواعد حقوقی قلمداد کرد که در مقابل نقض قواعد خاص با عنوان جرم بین‌المللی قرار می‌گیرد. وقایع پس از جنگ جهانی اول و دوم و ضرورت محاکمه مرتکبین جرایم جنگی روند اعمال عدالت کیفری را از جهت بین‌المللی به طور فزاینده‌ای تشدید کرد و جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت را در

زمره‌ی جرایم بین المللی قرار داد. با این وصف، تشکیل محکمه نورنبرگ و توکیو در ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ به عنوان دادگاههای موقت قضایی کیفری در بین المللی کردن کامل مجازات جنایات جنگی کافی به نظر نرسید. شکل گیری دو دستگاه قضایی بین المللی ویژه در مورد یوگسلاوی به ترتیب بر اساس قطعنامه های ۸۰۸ و ۸۲۳ مورخ ۲۲ فوریه و ۲۵ مه ۱۹۹۳ شورای امنیت جهت رسیدگی به جنایات ارتكابی در قلمرو یوگسلاوی و متعاقباً در رواندا مطابق قطعنامه ۹۵۵ مورخ ۸ نوامبر ۱۹۹۴ شورای امنیت برای رسیدگی به جنایات ارتكابی در رواندا فرایند بین المللی شدن مجازات را توسعه و گسترش قابل توجهی داد. تشکیل دیوان بین المللی کیفری با صلاحیت رسیدگی به جرایم بین المللی یعنی نسل کشی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و تجاوز ارضی که بر اساس کنوانسیون رم مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۹۸ صورت گرفت دستاوردی ارزنده و مهم در تأمین اجرای حقوق بین الملل و تضمین قضایی سامان مند ان به دنبال داشت.

به این ترتیب، در آغاز قرن بیستم جامعه ی بین المللی به یکی از مهمترین اهداف خویش یعنی قانونمند ساختن مجازات و ایجاد ساز و کارهای اجرایی، نظارتی و جزایی خاص در مقابل نقض قواعد حقوقی نایل گردید که عنوان جرم بین المللی را دارند و خلا ناشی از ناکارآمدی ضمانت اجرای کیفری در نظم حقوقی بین المللی را جبران کرد که از نقایص عمده نظام بین المللی به شمار می‌رفت. بدون تردید، فعالیت این دادگاهها نسبت به تخلفات آینده نقش بازدارنده خواهد داشت و جرایم ارتكابی می‌تواند ساز و کارهای مسئولیت بین المللی را به جریان بیاورد. بر پای می‌کایسم کیفری بین المللی نقطه عطفی در سیر حقوق بین الملل به شمار می‌آید و سبب مثبت مسیری است که جامعه ی بین المللی در متعالی‌ترین جلوه‌هایش به ان واقعیت بخشیده است. نباید کتمان کرد که ایجاد دیوان بین المللی کیفری یکی از مهمترین پایاترین عناصر در حکومت قانون و بالاترین و بزرگترین تحولات قرن حاضر برای بشریت معاصر است.

۲- ضمانت اجرای انضباطی

سازمانهای بین المللی به علت نقش مهمی که در تنظیم روابط بین المللی ایفا می‌کنند از اختیارات و صلاحیتهای برخوردارند که می‌توانند تصمیماتی را بر خلاف نظر بعضی از اعضا خود اتخاذ نموده یا اقدامات آنها را تحت تأثیر قرار دهند. اعطای چنین اختیاراتی به سازمانهای بین المللی به منظور احترام و رعایت حقوق بین الملل است و جلوه‌ای از اقتدار سازمانها در

استفاده از اهرم های فشار لازم در روابط با دولتهای عضو محسوب می‌شود. ذیلا برخی از این اختیارات را میتوان مورد بررسی و مذاقه قرار داد.

الف- تعلیق عضویت- به موجب ماده ۵ منشور ملل متحد شورای امنیت می‌تواند با توصیه به مجمع عمومی هر عضو ملل متحد را که علیه آن اقدام احتیاطی (اقداماتی که شورای امنیت به منظور پاسداری از صلح و امنیت بین المللی یا پیشگیری از تجاوز و تهدید علیه صلح اتخاذ مینماید) یا قهری (اقدامات اجباری بر اساس مواد ۴۱ و ۴۲ منشور سا زمان ملل متحد) به عمل آورده است از استفاده از حقوق و مزایای عضویت معلق نماید. شورای امنیت دارای صلاحیت انحصاری بر قراردی دوباره حقوق و مزایای مزبور است. لزوم پیش بینی چنین تعلیقی هر چند حقوق اعضا را از حیث حق رای، حق شرکت در اخذ تصمیمات مجمع عمومی یا حق شرکت در ارکان دیگر سازمان نظیر شورای امنیت و شورای اقتصادی و اجتماعی تحت الشعاع قرار می‌دهد، ولی بر تعهدات دولتهای مزبور موثر نیست و دولتهای معلق باید کلیه تعهدات خود را از قبیل پرداخت مخارج سازمان (بند ۱ ماده ۱۷) و قبول و اجرای تصمیمات شورای امنیت (ماده ۲۵) انجام دهند.

این امر به روشنی در ماده ۶ اساسنامه بانک بین المللی ترمیم و توسعه نیز دیده می‌شود که به موجب آن اگر عضوی به تعهدات خود نسبت به بانک عمل نکند بانک می‌تواند با اکثریت کل ازا هیات مدیره عضویت وی را معلق نماید. عضو معلق هر چند نمی‌تواند از حقوق مندرج در اساسنامه استفاده نماید ولی مشمول تعهدات مضبوط در آن خواهد بود.^۱ صندوق بین‌المللی پول با ایجاد مقررات ویژه در مورد سیاست‌های پولی دولتهای عضو آنها را به رعایت این مقررات وادار می‌نماید. ضمانت اجرای کوتاهی دولتهای عضو به موجب ماده ۲۶ قسمت اول (الف) جلوگیری از بهره برداری از منابع عمومی صندوق است. در صورت ادامه قصور در ایفای تعهدات عضو مزبور بر اساس قسمت دوم (ب) همان ماده صندوق به عنوان یک اقدام بازدارنده می‌تواند با تصمیم هیات نمایندگان دولتها که باید با اکثریت هشتاد و پنج در صد کل ارا اتخاذ شود عضو خاطی را به ترک عضویت یا کنار رفتن اجباری ملزم نماید.

^۱ ماده ۱۹ (ب) اساسنامه اژانس بین المللی انرژی اتمی مقرر میدارد: اگر یکی از اعضا اژانس از مقررات این اساسنامه یا هر موافقتنامه ای که مطابق این اساسنامه بسته است مرتبا تخلف نماید طبق تصمیم کنفرانس عمومی که به اکثریت دو سوم ارا اعضا حاضر و رای دهنده بنا به توصیه شورای روسا اتخاذ می‌گردد میتواند از اعمال مزایا و حقوقی که به عنوان عضو به او تعلق میگردد محروم گردد.

ب- **تعلیق حق رای** - به موجب ماده ۱۹ منشور ملل متحد " هر عضو ملل متحد که پرداخت سهمیه مالی او در مخارج سازمان به تاخیر افتاده باشد در صورتی که سهمیه عقب افتاده عضو مزبور معادل و یا بیشتر از مبلغ سهمیه مربوط به دو سال قبل به طور کامل باشد در مجمع عمومی حق رای نخواهد داشت ...". حق رای دولتها در مجمع عمومی ناشی از بهره مندی یکسان آنها از حقوق مساوی و منطبق با بند ۱ از ماده ۲ منشور است که طبق آن "سازمان بر اساس اصل برابری مطلق همه اعضا به وجود آمده است". تعلیق حق رای نیازی به تصمیم مجمع عمومی ندارد. بنابراین، به واسطه عقب افتادن بدهی کشور عضو، محرومیت از حق رای در مجمع عمومی قابل اجرا است مگر اینکه مجمع تصمیم دیگری اتخاذ کند (Benedetto Conforti, 2005, p 40). نتیجه این امر تعلیق موقتی حق رای کشور عضو مجمع عمومی است و مادامی که کشور مزبور در پرداخت سهمیه خود تاخیر دارد تعلیق ادامه خواهد داشت.^۱

ج- **اخراج** - بر اساس ماده ۶ منشور، مجمع عمومی با توصیه شورای امنیت می تواند هر عضو ملل متحد را که در تخطی از اصول مندرج در منشور اصرار ورزد از سازمان اخراج نماید. در مقایسه با تعلیق، اخراج مجازات شدیدتری است و باید زمانی اعمال شود که تخلف عضو سازمان و نقض مقررات منشور دائمی و مستمر باشد. نقض آشکار اصول مندرج در منشور می تواند وصف خلافکارانه دولتی باشد که اقداماتش وفق ماده ۳۹ منشور تهدید علیه صلح، نقض صلح و عمل تجاوز محسوب می شود. در چنین صورتی، مجمع عمومی می تواند با توصیه شورای امنیت و در راستای بند ۲ ماده ۱۸ با دوسوم آراء اعضای حاضر و رای دهنده مجمع به اخراج عضو خاطی مبادرت نماید. به نظر برخی از حقوقدانان وجود دولت ناقض مقررات منشور به عنوان عضو سازمان می تواند موجبات تجری سایر دولتها را فراهم سازد. از این رو، با اخراج عضو خطا کار این امکان بوجود می آید تا از اثار زیانبار دولت خطاکار در مجموعه سازمان ملل کاست. اخراج عضو بزهکار از سازمان انتزاع یک حاکمیت مستقل از مجموعه منسجم جامعه جهانی است که در حقیقت یکی از مظاهر توانایی و اقتدار سازمان را

^۱ ماده ۱۹ (الف) اساسنامه اژانس انرژی اتمی مقرر می دارد: هر عضوی که در پرداخت سهمیه مالی خود به اژانس تاخیر کند و مبلغی مساوی یا برابر با آنچه می بایستی طی دو سال اخیر به عنوان یک سهمیه به اژانس بپردازد و مقروض باشد نمی تواند در اژانس رای بدهد با آن که کنفرانس عمومی می تواند در صورتی که ملاحظه کند قصور مزبور نتیجه اوضاع و احوالی خارج از اراده این عضو بوده است می تواند اجازه رای را به ان بدهد.

نشان می‌دهد. اخراج عضو خاطی، صرف نظر از اثر عبرت آموزی و ارباب انگیزی آن که با مجازات عضو مربوطه همراه است اعضای دیگر سازمان را از تجاوز به مقررات منشور منع می‌کند و متضمن یک اثر انضباطی بر دولتهای مردد و متزلزل است. (توحیدی فرد، ۱۳۸۱، ص ۱۹۹). هر چند شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد عملاً از این ضمانت اجرا استفاده نکرده است، اما این امر بیشتر معلول و محصول ترجیح حفظ روحیه همکاری در سازمان ملل است تا اجرای صرف مجازات که هم باعث از دست دادن مزایا و منافع ناشی از عضویت برای دولت خاطی می‌گردد و هم عضو اخراج شده خود را از تعهد رعایت مقررات بین‌المللی و تکالیف مترتب بر آن رها می‌داند.

۳- تدابیر الزام‌آور موضوع فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد

فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد به مجازاتهای بین‌المللی اختصاص یافته است که در صورت شکست شیوه‌های مسالمت‌آمیز اختلافات میتواند به تحمیل مجازاتها منتهی شود. از ویژگیهای بارز منشور، اعطای مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به شورای امنیت به عنوان نماینده جامعه بین‌المللی بر اساس ماده ۲۴ است. شورای امنیت در چارچوب فصل هفتم حافظ صلح بین‌المللی و مجری نظم می‌باشد و به نیابت از همه کشورهای عضو عمل می‌کند. بنا به تعبیر ماده ۲۵ منشور اعضای سازمان تصمیمات اتخاذ شده از سوی شورای امنیت را بعنوان رکن اصلی سازمان می‌پذیرند و به مرحله اجرا در می‌آورند. با مذاقه در منشور در خواهیم یافت که مقدمه اقدامات اجرایی شورای امنیت ماده ۳۹ است که مبنای صلاحیتی فصل هفتم را تشکیل می‌دهد و بر حسب آن شورا حق دارد در مورد تعیین وقوع تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز کارانه به عنوان جرایم بین‌المللی دولتها اتخاذ تصمیم نماید. دفاع از حیثیت عمومی جامعه بین‌المللی به شورا این امکان را میدهد که مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی را مورد تفسیر قرار داده و از ضمانت‌آجراهایی که در اختیار دارد شامل ضمانت اجرای اقتصادی، ضمانت اجرای دیپلماتیک (ماده ۴۱) و ضمانت اجرای نظامی (ماده ۴۲) استفاده نماید. دو نوع اول اقداماتی هستند که مستلزم توسل به زور به طور مسلحانه نیستند. ولی اقدامات مقرر طبق ماده ۴۲ استفاده از زور را به عنوان پشتوانه نظام امنیت جمعی تا اندازه‌ای که برای پاسداری یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری باشد - توجیه می‌کند. شورای امنیت وظیفه صلح و امنیت بین‌المللی را از دو طریق به اجرا در می‌آورد:

۱- حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات در چارچوب مقررات فصل ششم منشور

۲- اتخاذ روش‌های اجبارآمیز در چارچوب مقررات فصل هفتم منشور

مبنای قانونی ضمانت اجراهای مقرر در منشور توافق دولتهای عضو سازمان ملل متحد است. از این رو مواد ۴۱ و ۴۲ هم حقوق کشورها را تحت تاثیر قرار می‌دهد و هم تکالیف آنها را. وفق ماده ۴۰ منشور شورای امنیت پیش از آنکه طبق ماده ۳۹ به تشخیص وجود و حدوث یکی از موضوعات مذکور در آن ماده پردازد می‌تواند انجام اقدامات موقتی را توصیه نماید که ضروری یا مطلوب ارزیابی می‌نماید. بدیهی است تدابیر متخذه به منظور جلوگیری از تشدید وضعیت و وخامت اوضاع و احوال اعمال می‌شوند. مطابق ماده ۴۱ منشور در صورتی که شورا موفق به اجرای وقایع پیش بینی شده در ماده ۳۹ شود اختیار دارد از اقدامات محدود کننده ای که متضمن استفاده از نیروی مسلح نباشد از قبیل فشار اقتصادی یا سیاسی متوسل شود. با تملیق مواد ۴۱ و ۲۵ شورای امنیت به تصمیم خود اثر الزامی می‌بخشد. مواد ۴۹ و ۵۰ منشور نیز در راستای اعطای وسایل مشخص به دولتها به منظور حمایت از اقدامات الزام آور شورای امنیت است. تحریم اقتصادی که در ماده ۴۱ منشور به صورت قطع کامل یا جزئی روابط اقتصادی پیش بینی شده است شامل طیفی از اقدامات از قبیل توقف کامل تجارت، ایجاد محدودیت‌های مالی، حذف خدمات ترابری و محدودیتهای انتقال تسلیحات می‌شود که برای اجرای حقوق بین الملل اعمال می‌شوند. تردیدی نیست که تصمیمات شورای امنیت علاوه بر بار مالی و تحمیل هزینه‌های بسیار بر بودجه سازمان ملل نیازمند مشارکت موثر دولتهای عضو در اجرای تصمیمات شورا است. با این وصف باید گفت که اقدامات تقویتی و نظارتی شورای امنیت کمک موثری به تهدیدات جدی علیه امنیت جمعی و مقابله با چالشها و تهدیدات پیش رو است. چنانچه اعمال تحریم‌ها بر اساس موازین حقوقی بوده و به طور موثری اعمال شود و عوارض کوتاه و بلند مدت آن در نظر گرفته شود می‌تواند ابزاری مهم برای حفظ صلح و امنیت بین المللی به شمار رفته و از توسل بزور در صحنه بین المللی جلوگیری به عمل آورد. پایان جنگ سرد راه پذیرش مجازاتها و تقویت موثر اجرای ضمانت اجراهای اقتصادی را به دنبال داشته است. شورای امنیت در اجرای قطعنامه‌های ۲۳۲ (۱۹۶۶) علیه رودزیا و ۶۶۱ (۱۹۹۰) علیه عراق و ۷۱۳ و ۷۲۴ (۱۹۹۱) و ۷۲۷ (۱۹۹۲) در مورد تحریم تسلیحاتی یوگسلاوی سابق و ۷۵۲ و ۷۵۷ و ۷۸۷ (۱۹۹۲) در مورد تحریم حمل و نقل هوایی به یوگسلاوی سابق و ۸۲۰ (۱۹۹۳) در مورد محاصره بنادر آن کشور از تحریم اقتصادی استفاده کرد. همچنین مجازاتهای اقتصادی علیه هائیتی در پی کودتا علیه رئیس جمهور آن کشور بموجب قطعنامه

۸۴۱ (۱۹۹۳) شورای امنیت و متعاقب آن قطع روابط هوایی دریایی و انسداد داراییهای مالی آن کشور بر اثر قطعنامه ۹۴۸ (۱۹۹۴) برقرار گردید. هدف از اعمال تحریم‌های اقتصادی جلوگیری، اجبار یا تنبیه دولت خطاکار است که با رفتارش موازین حقوق بین‌الملل را نقض کرده است. ضمانت اجرای دیپلماتیک نیز می‌تواند ناشی از اقدام دسته جمعی و به صورت مجازات پیش از توسل به اقدام مسلحانه نسبت به دولتی اعمال شود. که تکالیف بین‌المللی خود را نادیده گرفته است، در مقابله با جرایم بین‌المللی دولتها، شورای امنیت سازمان ملل متحد، می‌تواند با استناد ماده ۴۱ منشور از حربه قطع روابط دیپلماتیک علیه کشورها استفاده کرده و تصمیمات الزام‌آوری را در این خصوص اتخاذ نماید. طبق ماده ۴۱:

"شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد که برای اجرای تصمیمات خویش لازم است مبادرت به اقداماتی که متضمن به کار بردن نیروی مسلح نمی‌باشد بگیرد و از اعضای سازمان ملل متحد بخواهد که به این اقدامات مبادرت نمایند. این اقدامات ممکن است شامل ... قطع قطع روابط سیاسی باشد".

در اجرای ماده ۴۱، شورای امنیت طی قطعنامه ۲۳۲ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ تصمیم گرفت رودزیای جنوبی را مشمول مجازاتهایی سازد که از جمله آن قطع روابط دیپلماتیک بود. شورای امنیت هم‌چنین طی قطعنامه‌های ۷۴۸ و ۷۵۷ مورخ ۱۹۹۲ از دولتها تقاضا کرد تا روابط خود را با لیبی و یوگسلاوی (صربستان و مونته‌نگرو) در سطحی پایین نگاه دارند.

براساس ماده ۴۲ شورای امنیت چنانچه تشخیص دهد که اقدامات اجبار امیز غیر نظامی کافی نبوده یا ناکافی خواهد بود می‌تواند اقدامات اجبار امیز نظامی را به اجرا گذارد و "به وسیله نیروهای هوایی، دریایی یا زمینی به اقدامی که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است مبادرت ورزد". کاربرد نیروی نظامی حد اعلای مجازات است که به عنوان آخرین حربه برای تامین رعایت حقوق بین‌الملل از آن استفاده می‌شود. با این وصف، قابل ذکر است که توسل به قوه‌ی قهریه و اقدامات تنبیهی امری استثنایی در حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود و قواعد این رشته از حقوق از ضمانت اجراهای خاص خود برخوردار است که کشورها را به اجرای اصول حقوق بین‌الملل الزام می‌کند.

بخش چهارم - اقدامات مبتنی بر خودیاری

در این قسمت به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت که آیا در سطح بین المللی دولتها در صورت نقض حقوق خود قادر به استیفای حقوق خویش هستند یا نه. دولتها برای تضمین اجرای حقوق خود روش های مختلفی را در اختیار دارند که شامل شیوه های مسالمت آمیز حل اختلافات بین المللی منجمله ابزارهای دیپلماتیک و حقوقی حل و فصل اختلافات (رسیدگی قضایی و داوری) می شود. به طور معمول، ضمانت اجرای قواعد حقوقی از رهگذر مراجع قضایی و با تفسیر و اجرای مقررات بین المللی از طریق منظم و منطقی صورت می گیرد. استفاده از وسایل مسالمت آمیز تا حدی دارای تاثیر و کارایی است که دولتهای طرف اختلاف از خود حسن نیت نشان دهند. در صورت شکست تکنیک های مسالمت آمیز دولتها از امکان توسل به اجبار برخوردار هستند، هر چند به کارگیری اجبار متضمن هدفی مبتنی بر قانون نباشد. همانطور که دیدیم، جامعه بین المللی همانند جامعه داخلی با مفهوم مجازات و ضمانت اجرا آشنایی دارد، اما در مقایسه با جامعه داخلی تمایل کمتری در اعمال اجبار و به کارگیری مجازات از خود نشان می دهد.

چنانچه دولتی مرتکب عمل نامشروع علیه دولت دیگر شود و از جبران خسارت یا حضور در مراجع قضایی یا دادرسی بین المللی خودداری نماید تکلیف چیست و قربانی نقض حقوق بین الملل چگونه می تواند عکس العمل نشان دهد. در این موارد دولت آسیب دیده می تواند برای تضمین حقوق خود و وادار ساختن دولت نقض کننده به اجرای قواعد بین المللی و ایفای تعهداتش به خودیاری متوسل شود.

ماده ۲ (۳) منشور سازمان ملل متحد مقرر می دارد: کلیه اعضا اختلافات بین المللی خود را با شیوه ی مسالمت آمیز به صورتی که صلح و امنیت بین المللی و عدالت به خطر نیفتد حل و فصل خواهند کرد. ماده مزبور، موید تکلیف دولتها به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی می باشد. اصل حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی، به عنوان بخشی از حقوق بین الملل عرفی تلقی می گردد که به نوبه خود محدودیتی را بر اشکال مختلف خودیاری وارد می کند. به عبارت دیگر، کشورها در ابتدا موظف به استفاده از راههای مسالمت آمیز حل و فصل اختلافات می باشند و تنها در صورت شکست این راهها می توانند به شیوه های یکجانبه خودیاری متوسل شوند. خودیاری، به عنوان یکی از ضمانت اجرای حقوق بین الملل فقط در مواردی کارایی مناسب خود را دارد که دولت لطمه دیده قویتر یا مصمم تر از دولت

خطا کار باشد (اکهرست، ۱۳۷۶، صص ۸-۷). در فقدان مجازات، برای نقض قواعد حقوق بین الملل، شیوه‌های خودیاری می‌تواند بر رفتار و عملکرد دولتها تاثیر گذاشته و به تضمین اجرا یا رعایت تعهد نقض شده یا جبران خسارت منجر گردد.

دلایلی که استفاده از خودیاری را به عنوان ویژگی وضعیت گذرای حقوق بین الملل بازتاب می‌دهد عبارتند از: ۱- قصور دولتهای بزرگ در حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات ۲- ضعف سازمان ملل متحد در حل و فصل اختلافات بین المللی ۳- اعتقاد بسیاری از کشورها در این مورد که اختلافات کوچک با توسل به خود یاری به نحو موثری قابل حل و فصل می‌باشد (فن گلان، ۱۳۷۹، صص ۶۳۳-۶۳۲).

در حقوق بین الملل، دولتها برای اجرای تعهدات و ضمانت بخشیدن به هنجارهای بین المللی و اعمال مجازات بر کشورهای خاطی از عمدتا از سه وسیله ی فشار سستی بر خوردار هستند که عبارتند از؛ دفاع مشروع، مقابله به مثل^۱ و تلافی^۲. ذیلا به دو مورد اخیر می‌پردازیم که دولتها بیشتر به آنها متوسل می‌شوند.

الف - مقابله به مثل

مقابله به مثل، به عنوان یکی از شیوه های سنتی اعمال قدرت ارتکاب عملی است قانونی اما غیر دوستانه که از طرف یک کشور در واکنش به اقدام غیر دوستانه و مغایر با حقوق بین الملل کشور خاطی انجام می‌شود تا رعایت حق را به وی تحمیل کند. هدف از مقابله به مثل، وادار کردن دولت خطاکار به ادای تعهدات بین المللی، رعایت مجدد تعهد نقض شده، جبران مناسب خسارت و تضمین قواعد حقوق بین الملل است. این گونه اقدامات، در حوزه اختیار و صلاحدید دولتها قرار دارد و از آن به عنوان ابزاری به عنوان پایان بخشیدن به عمل متخلفانه بین المللی استفاده می‌شود. آیا عمل مقابله به مثل می‌تواند توسل بزور را در بر گیرد؟ مقابله به مثل، متضمن تهدید یا توسل بزور در روابط بین المللی نیست. امروزه، منع توسل بزور یک قاعده امره در حقوق بین الملل محسوب می‌شود. عمل مقابله به مثل چنانچه به شکل زور مسلحانه رخ دهد ان را به یک اقدام غیر قانونی تبدیل خواهد کرد. این امر در منشور سازمان ملل متحد نیز منع گردیده است. طبق بند ۴ ماده ۲ منشور:

^۱. Retorsion

^۲. Reprisal

"کلیه اعضای در روابط بین المللی خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری و یا از هر روش دیگری که با اهداف ملل متحد مابینت داشته باشد خودداری خواهند کرد".

امروزه، این ممنوعیت به عنوان مبنایی برای مسئولیت دولت تلقی میگردد و به صورت قاعده‌ای عرفی شناخته می شود. توسل به زور، در تقابل با اهداف منشور ملل متحد بوده و ناقض موازین حقوق بین الملل معاصر به شمار می رود.^۱ با این وصف، منشور سازمان ملل متحد استثنائاتی را بر اصل ممنوعیت تهدید به استفاده از زور و توسل به آن وارد کرده است که به طور مشخص شامل موارد زیر می گردد: ۱-دفاع مشروع فردی یا جمعی وفق ماده ۵۱ منشور ملل متحد ۲-اقدامات دسته جمعی که تحت نظارت سازمان ملل متحد اعمال می گردد ۳-اعمال زور تجویز شده از سوی شورای امنیت پیرو ماده ۴۲ منشور ملل متحد. اعلامیه ۱۹۷۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مورد اصول حقوق بین الملل ناظر بر روابط دوستانه و همکاری بین دولتها بر اساس منشور ملل متحد مقرر می دارد که "هر دولتی متعهد است از تهدید به استفاده از زور یا توسل به آن به منظور حل اختلافات بین المللی امتناع کند". گرچه این اعلامیه را نمی توان یک سند حقوقی الزام آور محسوب کرد که اعضای سازمان ملل متحد را متعهد کند، با این حال این اعلامیه بیانگر وفاق عام جامعه ی بین المللی در مورد تفسیر مقررات منشور است (والاس، ۱۳۷۸، ص ۳۴۸).

یکی از نمونه‌های مقابله به مثل، قطع روابط دیپلماتیک به هنگام تنش و تیرگی روابط بین دو دولت فرستنده و پذیرنده است که پیامد آن خاتمه کلیه روابط رسمی میان دو دولت است. قطع روابط دیپلماتیک در حقوق بین الملل، عملی مجاز تلقی می گردد که در صورت وقوع جنگ بین دو کشور یا مناقشه‌ی شدید و اختلاف سیاسی از آن استفاده می شود.

قطع رابطه دیپلماتیک، اقدامی اعتراض امیز از سوی یک دولت نسبت به برخی سوء رفتارهای دولت دیگر تلقی می گردد که موجب تعطیلی نمایندگیهای دائم دو کشور می گردد. هدف از قطع روابط دیپلماتیک، اعتراض به نقض حقوق دیپلماتیک و اعمال فشار بر دولت

۱. اهداف سازمان ملل متحد در ماده ۱ منشور تعریف شده است و شامل حفظ صلح و امنیت بین المللی، توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر اساس احترام به اصل تساوی حقوق و خود مختاری ملل، حصول همکاری بین المللی و تشویق احترام به حقوق بشر و ازادیهای اساسی برای همگان می باشد. بی شک، حفظ صلح و امنیت بین المللی مهمترین هدف سازمان ملل متحد می باشد که از دو طریق سیستم امنیت دسته جمعی و حل و فصل مسالمت امیز اختلافات تا مین می گردد.

دیگر است تا در الگوهای رفتاری خود تجدید نظر به عمل آورد. برای کشورها، گسستن روابط دیپلماتیک ابزاری موثر و قانونی در اجرای حقوق بین‌الملل به شمار می‌رود. قطع روابط دیپلماتیک، از لحاظ ماهیت حقوقی عملی یک جانبه و اختیاری است که بیش از هر چیز به اراده دولتها و منافع آنها بستگی دارد. برای مثال، در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۷۹ در پی اشغال سفارت آمریکا از سوی دانشجویان پیرو خط امام، روابط دو کشور ایران و آمریکا رو به تیرگی گذاشت و ایالات متحده در قطع روابط و اخراج کارکنان دیپلماتیک ایران پیش قدم گردید. در پاسخ به اشغال سفارت، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جیمی کارتر، ضمن انسداد ۱۲ میلیارد دلار از داراییهای ایران در بانکهای امریکایی و اروپایی و متعاقباً تحمیل تحریم‌های اقتصادی علیه ایران به مقابله به مثل پرداخت.^۱ تلقی آمریکا از این امر، نقض اشکار قواعد اولیه حقوق بین‌الملل یا مصونیت دیپلماتیک بوده است.

اقدامات یک جانبه دولتها در مقابله به مثل می‌بایستی نوعی عمل خلاف قاعده تلقی گردد که در شرایط کاملاً استثنایی با هدف تقویت اجرای حقوق بین‌الملل و متناسب با تعهدات بین‌المللی دولتها قابل اجرا باشد. منطبق خاص منشور سازمان ملل متحد، متوجه اولویت حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی است و مقابله به مثل از این حیث نباید مغایرتی با منشور ایجاد کند. زیرا انسجام نظام حقوقی بین‌المللی در گرو استحکام این حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات است.

^۱. در مورد تحریم آمریکا علیه ایران ر.ک. مافی، دکتر همایون، تاملی بر تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران از منظر حقوق بین‌الملل، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، تابستان ۱۳۸۵، سال اول، شماره اول، ص ۵۹. ماده ۴۵ کنوانسیون وین درباره روابط سیاسی مورخ ۱۹۶۱ با اشاره به موضوع قطع روابط دیپلماتیک مقرر می‌دارد: در صورت قطع روابط سیاسی بین دو کشور و یا زمانی که ماموریت به طور قطعی یا موقتی خاتمه یافته است.

الف- کشور پذیرنده موظف است حتی در صورت وجود اختلاف مسلحانه اماکن ماموریت و هم چنین اموال و بایگانی آن را محترم شمرده و حمایت کند.

ب- کشور فرستنده می‌تواند حفاظت اماکن ماموریت را یا اموالی که در آن قرار دارد و هم چنین حفاظت بایگانی آنرا به کشور ثالثی که مورد قبول کشور پذیرنده باشد واگذار نماید.

ج- کشور فرستنده می‌تواند حفظ منافع خود و منافع اتباع خود را به کشور ثالثی که مورد قبول کشور پذیرنده باشد واگذار نماید.

ب - تلافی

تلافی، اقدامی است ذاتا غیر مشروع که خارج از قواعد حقوق بین الملل توسط یک دولت به عنوان عکس العمل در برابر عمل غیر قانونی دولت دیگر صورت می‌گیرد و یکی از وسایل موثر در التزام کشورها به رعایت حقوق بین الملل و یک عنصر مهم در تضمین و تقویت و اجرای آن قلمداد می‌شود. هدف اساسی از اقدامات تلافی جویانه، تحمیل جبران خسارت بر دولت خطاکار به دلیل ارتکاب خطا، اعاده وضعیت و رابطه به حالت قانونی، پرهیز از تخلفات جدید و رعایت حقوق بین الملل در رفتارهای بعدی آن دولت است. ویژگی اقدام تلافی جویانه در محدودیت آن از نظر زمانی است. زیرا اقدامات مذکور اساسا اقداماتی موقتی محسوب می‌شوند که با نیل به هدف مورد نظر خاتمه یافته تلقی می‌گردند و به نوعی هدف بازدارندگی توجه دارد. این گونه اقدامات واجد هیچ گونه آثاری نسبت دولتهای ثالث نیست و فقط در رابطه بین دولت اسیب دیده و دولت متخلف اعمال می‌گردد. امروزه، اقدامات تلافی جویانه مسالمت امیز تحت عنوان اقدامات متقابل مطرح می‌شوند. ماده ۲۲ طرح کمیسیون حقوق بین الملل (۲۰۰۱) در شرایط خاصی ارتکاب تخلف بین المللی را در توسل دولت صدمه دیده به اقدامات غیر جائزانه و به منظور حصول قطع عمل نامشروع و تامین ترمیم اسیب وارده قابل توجیه می‌داند (نصرالله حلمی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۵) اقدامات تلافی جویانه انعکاسی از یک ساختار سازمان نیافته محسوب می‌شوند که به وسیلهی آن دولتهای اسیب دیده به استیفای حقوق خود بر اساس ان قادر می‌باشند. این اقدامات شامل تعلیق یا فسخ معاهدات، تحریم تجارت و انسداد دارایی های کشور خارجی است. ارای قضایی موید ان است که اقدامات تلافی جویانه که در قبال تخلف بین المللی دولت دیگر و طبق شرایط ماهوی و صوری خاصی صورت می‌گیرد می‌تواند مشروع تلقی گردد. دیوان بین المللی دادگستری در پرونده طرح گابچیکف- ناگی ماروس مقرر داشت که اقدامات تلافی جویانه می‌تواند توجیه گر مشروعیت اقدام اتخاذ شده در برابر تخلف بین المللی قبلی یک دولت و بر علیه ان دولت شناخته شود (حلمی، همانجا). در بعضی از پرونده‌های مربوط به تصمیمات داوری نیز این نوع اقدامات مورد شناسایی قرار گرفته است برای مثال در پرونده نولیل^۱ میان پرتقال و المان در تاریخ ۳۱ جولای ۱۹۲۸ محکمه داوری مقرر داشت که:

^۱. Naulilaa Arbitration

تلافی، عمل عادلانه متناسب دولت زیان دیده، در پاسخ به عمل جبران نشده دولت متخلف در تجاوز از حقوق بین الملل است. در این عمل برای نیل به هدف، رعایت قاعده‌ای از حقوق بین الملل، به طور موقت به حالت تعلیق درمی‌آید. این عمل غیر قانونی است مگر اینکه یک عمل ناقض حقوق بین الملل، آن را توجیه کند. هدف آنست که دولت متخلف را مجبور به جبران خسارت یا بازگشت به قانون کند و از تخلفات جدید، پیشگیری به عمل آید. (فن گلان، همان، ص ۶۴۱).^۱

در پرونده سیسنه به تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ دیوان داوری تاکید می‌کند که یک عمل مغایر با حقوق بین الملل را می‌توان بر اساس اقدام تلافی جویانه توجیه کرد منوط بر اینکه انگیزه آن، عمل خلاف حقوق بین الملل دولت دیگر باشد. در این مورد اقدامات مزبور هر چند موافق حقوق بین الملل محسوب نمی‌شود، اما چون در برابر جرم بین المللی دولت دیگر صورت می‌گیرد قانونی قلمداد می‌گردد. (مستقیمی - طارم سری، ۱۳۷۷، ص ۱۵۸)

از منظر حقوق بین الملل عمل تلافی جویانه زمانی قابل قبول خواهد بود که دارای شرایط ذیل باشد (۱) ضروری است پیش از اقدام به تلافی تقاضای جبران خسارت مطرح شده و بدون پاسخ مانده باشد. (۲) بین خطای ارتكابی و اقدام تلافی جویانه باید میزانی از تناسب موجود باشد. (۳) دولتها متعهد به رعایت قواعد امری^۲ نظیر قواعد بین المللی مربوط به حقوق بشر، منع کشتار جمعی هستند. (۴) تلافی نباید مغایر با تعهدات و نسبت به جامعه‌ی بین المللی دولتها باشد.^۳ سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا کشورها می‌توانند به محض وقوع عمل نا مشروع به اقدامات تلافی جویانه متوسل شوند، یا ابتدائاً می‌باید کلیه طرق مسالمت آمیز حل و فصل اختلافات بین المللی را طی نمایند.

به موجب ماده ۳۳ منشور، کشورها مکلفند اختلافات خود از طرق مسالمت آمیز حل و فصل نمایند. بند ۴ ماده ۲ منشور نیز از کشورها می‌خواهد که از توسل به زور اجتناب نمایند. زیرا فیصله مسالمت آمیز اختلافات بین المللی به عنوان یک اصل حقوق بین الملل ابزارهای

^۱. عمل تلافی معمولاً با محدودیتهایی توأم است که عبارتند از: (۱) این اعمال به محض اینکه دولت خاطی عمل غیر قانونی خود را جبران کرد باید متوقف شود. (۲) نمیتوان تلافی را با تلافی پاسخ داد (۳) هنگامی که اعمال تلافی به طرفهای ثالث صدمه وارد می‌آورد نباید به کار گرفته شوند. (۴) عمل تلافی نباید با خسارت وارده نامتناسب باشد. گرهارد فن گلان، درامدی بر حقوق بین الملل عمومی، ترجمه محمد حسین حافظیان، جلد ۲، ۱۳۷۹، ص ۶۳۹.

^۲. Jus Cogens

^۳. Erga Omnes

نظم عمومی بین المللی محسوب می‌شود.^۱ بنابراین منع توسل بزور در روابط بین‌المللی به موازات تکلیف حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات به عنوان یک قاعده امره حقوق بین‌الملل در آمده است. نتیجه‌ی منطقی این امر این است که، پیش از توسل به اقدامات تلافی‌جویانه، کشورها وظیفه دارند به منظور جلوگیری از کشمکش‌های بین‌المللی با حسن نیت از حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی استفاده کنند. اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین‌الملل ناظر بر روابط دوستانه و همکاری بین دولتها (۱۹۷۰) ضمن تایید مواد ۲ (۴) و ماده ۳۳ مقرر می‌دارد که "دولتها موظفند از عملیات تلافی‌جویانه که مستلزم توسل بزور باشد اجتناب کنند". در حقوق بین‌الملل معاصر، اقدام تلافی‌جویانه جائزانه یا مسلحانه مغایر با اصل ممنوعیت توسل بزور مندرج در منشور سازمان ملل متحد می‌باشد. در حقوق بین‌الملل کلاسیک، جنگ اجرای عالی حقوق بین‌الملل و حد اعلاى مجازات محسوب می‌شد، ولی در حال حاضر جنگ مظهر اعمال زور و تعدی جدی به اصول اخلاقی تلقی می‌گردد و به عنوان ضمانت اجرا خود نقض غرض است. اقدام قهری و تهدید برای الزام به عنوان یک چهره بنیادین از حقوق شناخته می‌شود. جنگ ضمانت اجرای اصلی حقوق بین‌الملل بشمار نمی‌رود. همان گونه که توسل به قوای مسلحانه برای تضمین تبعیت یا تسریع عدالت در اجرای قواعد حقوقی بین‌المللی ضروری و مناسب نیست (جوینر، ۱۳۸۷، صص ۱۴-۱۳). هرچند تلافی بدون توسل به زور هنوز مجاز است و می‌تواند به طور قانونی انجام شود، اما تلافی‌های منتهی به زور هنگامی که قواعد بین‌المللی زیر پا گذاشته می‌شوند، تنها در صورتی مجاز خواهند بود که شورای امنیت پیرو مواد ۴۱ و ۴۲ منشور سازمان ملل متحد انرا اجازه دهد. با تامل در موارد پیش گفته، در می‌یابیم که تلافی در حقوق بین‌الملل به عنوان ابزاری در فشار و واکنش به عمل خلاف بین‌المللی علیه دولت متخلف و تضمین و رعایت حقوق بین‌الملل به‌کار می‌رود. اما، اقدامات تلافی‌جویانه برای قانونی بودن می‌باید مقید و محدود به رعایت اصول اساسی جامعه‌ی بین‌المللی یعنی قواعد امره و تعهدات نسبت به جامعه‌ی بین‌المللی دولتها باشد. این امر، آزادی عمل مطلق دولتها را در اعمال اقدامات تلافی‌جویانه تحت تاثیر قرار داده و توجیه و

^۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی ر.ک. دکتر محمد علی صلح چی و هیبت الله

نژندی منش، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، چاپ اول، نشر میزان، ۱۳۸۷ و منبع ذیل:

John Collier and Vaughan Lowe, *The Settlement of Disputes in International Law, Institutions and Procedures*, Oxford University Press, First Published, 1999.

تبیین آن را در گستره دو اصل ضرورت و تناسب امکان پذیر می‌سازد. تاکید بر این نکته ضروری است که روند جاری حقوق بین الملل بر محدودیت استفاده از زور قرار دارد. در چارچوب سازمان تجارت جهانی طبق ماده ۲۲ (بند ۲) تفاهم نامه حل اختلاف چنانچه توصیه‌ها و احکام هیات رسیدگی یا رکن استیناف به وسیله‌ی طرف ناقض تعهدات ظرف مدت معقول به اجرا در نیایند پس از ۲۰ روز از تاریخ انقضای مدت متعارف طرف متضرر می‌تواند در آخرین توسل به وسیله‌ی اقدام تلافی جو یانه درخواست تعلیق امتیازات یا سایر تعهدات مندرج در موافقتنامه‌های تحت پوشش را از رکن حل و فصل اختلاف بنماید (WTO Secretariat, 2007, p 81). در صورتی که اقدام تلافی جویانه مربوط به امتیازات یا سایر تعهدات بر طبق موافقت نامه متنازع فیه عملی یا موثر نباشد، اقدامات مزبور می‌تواند به سایر امتیازات یا تعهدات در موافقت نامه‌های تحت پوشش تسری داده شود. بنا براین، دولتهایی که قربانی اعمال غیر قانونی دولتهای دیگر عضو سازمان تجارت جهانی می‌شوند، می‌توانند به عنوان طرفهای متضرر خواستار اقدامات موقتی به نفع خود شوند. رکن حل اختلاف در موارد استثنایی و به عنوان آخرین راه حل می‌تواند اقدامات تلافی جویانه را نسبت به سایر موافقت نامه‌ها اجازه دهد. در نتیجه، تجاوزهای انفرادی در سازمان تجارت جهانی می‌تواند به دولتهای متضرر امکان اقدامات تلافی جویانه و استفاده از ابزار فشار اقتصادی مشروع را تحت نظارت و کنترل رکن حل و فصل اختلاف بدهد.

نتیجه

با تکیه بر آنچه مورد بحث و بررسی قرار گرفت نکات زیر را می‌توان به عنوان مهمترین نتایج این تحقیق بر شمرد:

۱- شکل گیری قواعد حقوق بین الملل در برابر نیازهای جامعه‌ی بین المللی و از مجرای رضایت و توافق کشورها صورت می‌گیرد. خصیصه الزام اور قواعد حقوق بین الملل ناشی از توافق، همکاری و تشریک مساعی دولتها در ایجاد یک نظم بین المللی است و در درجه‌ی اول متوجه همزیستی مسالمت امیز میان آنها و در جهت ارتقای همکاریهای بین المللی است. وظیفه‌ی حقوق بین الملل انتظام و انسجام روابط میان دولتها از طریق یک عقلانیت جهانشمول و مشروع در میان تمام تمدنها است.

۲- جامعه‌ی بین المللی جامعه‌ای متشکل از دولتهاست که نظام حقوقی ناظر بر آن معرف اصل تساوی دولتهاست. ساختار این جامعه قانونگذاری جز دولتها ندارد. به همین سبب، دولتها هم موجد و هم مخاطب حقوق بین الملل به شمار می‌روند. تضمین اعمال مقررات حقوق بین الملل در جامعه‌ی بین المللی امروزه بر عهده دولتها به عنوان عاملان مستقیم و اصیل اجرای این مقررات است. یعنی قواعد حقوق بین الملل به وسیله‌ی خود دولتها وضع شده و توسط خود آنها تفسیر شده و به اجرا در می‌آید. حقوق بین الملل به عنوان محصول یک فرایند بین‌المللی در رفتار دولتها متجلی می‌گردد. به این معنا که اجرای مقررات بین‌المللی در وهله‌ی اول با دولتها است و این خود دولتها هستند که ضمن ایفای تعهدات بین‌المللی مسئولیت نقض قواعد بین‌المللی را بر عهده دارند. در کنار دولتها سازمانهای بین‌الدولی نیز که از طرف دولتها اقدام می‌کنند به عنوان واضعان قواعد حقوق بین الملل شناخته شده و در قانونگذاری بین‌المللی شرکت می‌کنند.

۳- ساختار جوان نظام حقوق بین الملل، علیرغم فقدان قوه قانونگذاری متمرکز و نظام تضمین شده اجرایی، به دلیل منافع مشترک کشورها، تاثیر افکار عمومی، مسئولیت اخلاقی در رعایت تعهدات بین‌المللی، عمل مقابله به مثل یا تلافی با کشور متخلف، ترس از مسئولیت بین‌المللی، مجازاتهای انتظامی سازمانهای بین‌المللی، بیم از پرداخت غرامت و مجازات رفتار غیر مشروع از ضمانت اجراهای نسبتاً موثر برخوردار می‌باشد.

۴- نظامهای حقوق بین الملل و حقوق داخلی از جایگاه متفاوتی برخوردار هستند. از این رو، مبنای نظام بین‌الملل نمی‌تواند بر اساس قواعد حقوق داخلی که به تکامل رسیده است - توجیه شود. وجود یک نظم حقوقی بین‌المللی مستلزم انطباق رفتار اشخاص موضوع آن با قواعد کلی جامعه‌ی بین‌المللی است. حقوق بین الملل همانند حقوق داخلی نمی‌تواند از نقض قواعد خود ممانعت به عمل آورد. نقض حقوق بین الملل توسط تابعان آن به معنی عدم کارایی و تاثیر این نظام نسبت به حقوق داخلی نیست. بنابر این، وقتی حقوق بین الملل مورد تجاوز قرار می‌گیرد این امر بیشتر معلول و محصول عملکرد بازیگران نظام بین‌المللی است تا ضعف مقررات بین الملل. نقض حقوق بین الملل، نشانه‌ای از در هم ریختگی موقت نظام بین‌المللی است. با این وجود، ترمیم نظام بین الملل و تنقیح و اصلاح قواعد بین‌المللی از طریق مجموعه‌ای از قواعد اولیه حاکم بر رفتار دولتها و قواعد ثانویه مربوط به اجرای قواعد اولیه بسط و تکامل می‌یابد.

۵- وظیفه‌ی حقوق بین الملل به عنوان یک نظام دارای ضمانت اجرا حفظ ارزشهای جامعه‌ی بین المللی از طریق تحت قاعده در آوردن رفتارهای دولتها و راهبری درست آنهاست. قواعد حقوق بین الملل با تبیین و تایید الگوهای رفتاری مجاز و مشروع دولتها را قادر می‌سازد تا مدیریت روابط بین المللی را جهت داده و از بر خوردها و اختلافات ناخواسته در گستره معین اجتناب نمایند.

۶- حقوق بین الملل رانمی‌توان فاقد ضمانت اجرا دانست. قواعد حقوق بین الملل از تضمینهای مخصوص به خود بر خوردار است. به عنوان مثال، اجرای قواعد حقوقی بین المللی در رسیدگیهای قضایی و داوری، رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر در محاکم و ایجاد دادگاههای ویژه جهت قضاوت در مورد جنایات جنگی و نسل کشی و اعطای مجوز به دولتها به منظور مطالبه غرامت ناشی از نقض حقوق بین الملل به عنوان ضمانت اجراهای حقوق بین الملل درک و تلقی شده‌اند. در حال حاضر، حقوق بین الملل از قواعدی عام در خصوص تعقیب و مجازات افرادی بر خوردار است که در چارچوب مرزهای داخلی در ارتکاب جرایم سنگین نقش دارند. حقوق بین الملل کیفری عاملان این جرایم را که مرتکب جرایم مزبور بر علیه نظم عمومی بین المللی می‌گردند مستوجب تعقیب و کیفر می‌داند. این امر حقوق بین الملل کیفری را به عنوان بخشی از حقوق بین الملل می‌نمایاند که دارای ضمانتهای اجرایی بین المللی قابل اجرا در مراجع بین المللی است.

منابع

الف) فارسی

- ۱- آکهرست، مایکل، حقوق بین الملل نوین، مترجم دکتر بهمن اقبایی، چاپ دوم، انتشارات دفتر خدمات حقوق بین المللی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲- تاموشات، کریستیان، حقوق بشر، ترجمه دکتر حسین شریفی طراز کوهی، چاپ اول، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۶.
- ۳- پیر نیا (مشیر الدوله)، حسن، حقوق بین الملل، چاپ اول، نشر دیدار، تهران، ۱۳۸۵.
- ۴- توحیدی فرد، محمد، ضمانت اجراهای کیفری منشور ملل متحد چاپ اول، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۱.
- ۵- جویز، کریستوفر سی، حقوق بین الملل در قرن بیست و یکم، ترجمه دکتر عباس کدخدایی و امیر ساعد وکیل، چاپ اول، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۷.
- ۶- حلمی، نصرالله، مسئولیت بین المللی دولت و حمایت سیاسی، چاپ اول، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۷.
- ۷- ذوالعین، پرویز، مبانی حقوق بین الملل عمومی، تهران، چاپ اول، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۷.
- ۸- رستم زاد، حسینقلی، جامعه بین المللی و تعهدات بین المللی (Erga Omnes)، مجله حقوقی، ۱۳۸۴، شماره ۳۳.
- ۹- رهایی، سعید، عهدنامه‌های بین المللی و تعهدات دولتهای ثالث از دیدگاه حقوق بین الملل و اسلام، چاپ اول، انتشارات بین المللی الهدی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۰- ساعد، نادر، تاملی بر "اصل رضایی بودن پذیرش معاهدات" در اثینه تحولات بین المللی خلع سلاح و کنترل تسلیحات، مجله حقوقی، ۱۳۸۴، شماره ۳۲.
- ۱۱- کارو، دومینیک، حقوق بین الملل "در عمل"، ترجمه و تحقیق دکتر مصطفی تقی زاده انصاری، تهران، نشر قومس، بی تا.
- ۱۲- کاسسه، انتونیو، حقوق بین الملل، ترجمه دکتر حسین شریفی طراز کوهی، چاپ اول، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۳- کاسسه، انتونیو، حقوق بین الملل در جهانی نا متحد، مترجم دکتر مرتضی کلانتریان چاپ اول، ناشر دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۰.

- ۱۴- کک دین، نگوین، پاتریک دیبه و الن پله، حقوق بین الملل عمومی، جلد اول و دوم، چاپ اول، ترجمه حسن حبیبی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۵- کیتی شیاتزری، کریانگ ساک، حقوق بین المللی کیفری، ترجمه بهنام یوسفیان، محمد اسماعیلی چاپ اول، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۶- دکتر فلسفی، هدایت الله، حقوق بین الملل معاهدات، چاپ اول، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۷- دکتر فلسفی، هدایت الله، جایگاه بشر در حقوق بین الملل معاصر، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۸، ۱۳۷۵.
- ۱۸- فن گلان، گرهارد، درامدی بر حقوق بین الملل عمومی، جلد ۲، ترجمه محمد حسین حافظیان، چاپ اول، نشر میزان، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۹- دکتر فیوضی، رضا، مسئولیت بین المللی و نظریه حمایت سیاسی اتباع، جلد اول، چاپ اول، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۹.
- ۲۰- دکتر قاری سید فاطمی، سید محمد، معاهدات حقوق بشری: فضایی متفاوت، مجله حقوقی، ۱۳۸۲، شماره ۲۸.
- ۲۱- دکتر مدنی، جلال الدین، حقوق بین الملل و اصول روابط بین الملل، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات پایدار، تهران، ۱۳۷۷.
- ۲۲- مورژنون، ژاک، حقوق بشر، ترجمه دکتر احمد نقیب‌زاده، چاپ اول، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲۳- مستقیمی، بهرام- مسعود طارم سری، مسئولیت بین المللی دولت با توجه به تجاوز عراق به ایران، چاپ اول، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
- ۲۴- دکتر موسی‌زاده، رضا، بایسته‌های حقوق بین الملل عمومی، چاپ اول، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲۵- معین زاده، عباس، حقوق دیپلماتیک نوین، چاپ دوم، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲۶- والاس، ربیکا، حقوق بین الملل، ترجمه محمد شریف چاپ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸.
- ۲۷- دکتر هاشمی، سید محمد، حقوق بشر و آزادیهای اساسی، چاپ اول، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۴.

(ب) انگلیسی

28. Annacker, Claudia, The Legal Regime of Erga Omnes Obligations in International Law, Austrian Journal of Public International Law 46, 1994
29. Brownlie, Ian, Principles of International Law, Fourth Edition, Clarendon Press, Oxford, 1990.
30. Conforti, Benedetto, The Law and Practice of the United Nations, Third Revised Edition, Martinus Nijhof Publishers, Leiden/Boston, 2005.
31. D, Amato, Anthony, International Law of Cooperation, in the Encyclopedia of Public International Law, Vol.8, North Holland, Amsterdam, New York, Oxford, The Netherlands, 1986.
32. De Hoog, A.J.J., The Relationship Between Jus Cogens, Obligations Erga Omnes and International Crimes: Peremptory Norms in Perspective, Austrian Journal of Public International Law 42, 1991.
33. Fenwick, Charles G. International Law, Meredith Publishing Company, Second Reprint, New York, 1967.
34. Goldsmith Jack L. and A. Posner, The Limits of International Law, Oxford University Press, 2005.
35. Henkin, Louis, International Law: Politics, Values and Functions, Hague Recueil des Cours (1989 IV).
36. Von Munch, Ingo, The Wimbeldon, in Encyclopedia of Public International Law, Vol 2, North Holland Publishing Company, Amsterdam, New York, Oxford, 1981.
37. WTO Secretariat, World Trade Organization, Cambridge University Press, Cambridge, 2007.

